



پرولترهای جهان متحد شوید!

شماره ۱۳۶ . آبان ۱۳۹۶

توفان الکترونیک

نشریه الکترونیکی حزب کار ایران (توفان)

فهرست مطالب

- ۲ فرخنده باد صدمین سالروز انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر
- ۳ ترامپ به دنبال چیست؟
- ۴ شهرداری‌ها، دفاتر سلب مالکیت (قسمت اول)
- ۶ پنجاه سال از تیرباران رفیق ارنستو «چه» گوارا گذشت
- ۷ آیا کردها در عراق فریب خورده‌اند؟
- ۷ لالایی «اصلاحات»
- ۸ رضا شهابی فوراً و بی قید و شرط آزاد باید گردد!
- ۱۰ روسیه امپریالیسم، سرمایه‌داری و یا مستعمره؟
- ۱۱ گشت و گذاری در فیسبوک و پاسخ به چند پرسش
- ۱۲ پرسش و پاسخ در کانال تلگرام



فرخنده باد صدمین سالروز انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر

چشمان حیرت‌زده جهانیان نشان داد که پابرهنگان، بی چیزان، ستم‌کشان، انسان‌هائی که هرگز به حساب نمی‌آمدند، هیچ‌بودگان به یکبار همه چیز شده‌اند. مکتبی در جهان به پیروزی رسیده است که انسانیت را بر اساس پول و سرمایه و تملک، محک نمی‌زند.

انقلاب اکتبر می‌آموزد که لنینیسم چیزی جز تفسیر انقلابی و تحول مارکسیسم در عصر زوال امپریالیسم نیست. لنینیسم ایده‌های اساسی مارکسیسم را که دشمنان وی آنرا تحریف می‌کردند و به طاقی‌نسیان می‌سپردند، از منجلا بپورتونیسیم و سازش طبقاتی بیرون کشید، آنرا جلا داد و به همه نشان داد که مارکسیست‌های واقعی چه کسانی هستند.

این است نقش تاریخی انقلاب دوران‌ساز و کبیر اکتبر. دشمنان انقلاب که نه‌توانستند در مقابل قدرت انقلاب مقاومت کنند، بعد از آن به تحریف دست‌آوردهای انقلاب پرداخته و سعی کردند آن را بی‌اعتبار کنند. مبارزه خروشچف با «کیش شخصیت استالین» و دروغ‌های وی در مورد بنیان‌گذار ساختمان سوسیالیسم در شوروی، در حقیقت به زیر پرسش بردن جامعه سوسیالیستی و تفسیر لنینی از ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا بود. استالین فرد نبود مظهر دیکتاتوری پرولتاریا و معمار ساختمان سوسیالیسم در طی سی سال بود. استالین بود که قوانین اقتصاد سوسیالیستی را در شوروی با توجه به تجربه دیکتاتوری پرولتاریا، تدوین کرد و تحت عنوان «مسایل اقتصاد سوسیالیستی» منتشر نمود. حمله به استالین، حمله به سوسیالیسم، حمله به انقلاب اکتبر، حمله به مارکسیسم - لنینیسم بود و هست. این است که رویزونیست‌ها که در هم‌دستی با خروشچف، لنینیسم را به دورافکنند و شمشیر خویش را برای «زدودن کیش شخصیت استالین» از غلاف بیرون کشیدند، مشروعیت آن را ندارند که از انقلاب اکتبر دفاع کنند. دفاع رویزونیست‌ها از انقلاب اکتبر، صرفاً جنبه ظاهری و برای خاک‌پاشیدن به چشم فریب‌خوردگان است. بدون برخورد به دست‌آوردهای سی‌ساله دوران دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه، بدون برخورد به جریان‌های ضدانقلابی تروتسکیستی و زینویفستی و بوخارینیستی، بدون برخورد به نظریات ضدانقلابی خروشچف و اصلاحات اقتصادی کاسیگین و برژنف ادعا در مورد حمایت از انقلاب اکتبر و تجلیل از دست‌سالگی آن حرف پوچی است. تجلیل از انقلاب اکتبر آموزش از دست‌آوردهای آن و علل شکست آن و بسیج کمونیست‌ها برای مبارزه با رویزونیست‌های آشکار و پنهان است.

بدون این مبارزه ضد رویزونیستی تجلیل از انقلاب اکتبر عبارت‌پردازی بی‌محتوی برای رفع تکلیف است. •

انقلاب شکوه‌مند اکتبر شوروی، جهان سرمایه و تمامی نظم کهن را لرزاند و به وحشت مرگ انداخت. پیروزی‌های حزب بلشویک، تحت رهبری لنین و حکومت جوان شوروی، منظره بین‌المللی را دگرگون ساخت. امید امپریالیسم به پیروزی ضدانقلابیون داخلی برآورده نشد. لشکرکشی چهارده دولت امپریالیستی و سرمایه‌داری علیه جمهوری جوان و بنیان‌کن شوروی، بی‌نتیجه ماند. ارتش‌های متجاوز خارجی در جنگ با نیروی انقلابی ارتش سرخ، یکی پس از دیگری شکست می‌خوردند و این شکست‌ها آنها را به جنون و امیداشت. برای مبارزه با نخستین کشور سوسیالیستی نقشه‌های طولانی و توسل به هر سلاح مرگباری لازم می‌آمد. اما به‌رغم تمام این توطئه‌های امپریالیستی و جنون‌آمیز موفق به برانداختن حکومت شوروی نگشتند و دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان پیرومند سوسیالیسم به مدت سی سال به عظیم‌ترین دست‌آوردهای بشری نائل آمد.

در صد سال پیش نظم نوینی در جهان پدید آمد. نظمی که از نظر اقتصادی به استثمار انسان از انسان پایان می‌داد و از نظر سیاسی طبقاتی را به قدرت می‌رسانید، که مورد بهره‌کشی قرار گرفته و در زمره ستم‌کشان بودند. در صد سال پیش تاریخ به مرتجعین، که زندگی در تجملات خویش را از بدیهیات می‌دانستند، فرمان ایست داد و به زحمت‌کشان اعلام کرد، توقف ممنوع! دیگر نمی‌شود به سبک و سیاق سابق مردم را به اسارت درآورد، مالکیت خصوصی را تقدیس کرد و با جنگ‌های خانمان‌سوز میلیون انسان را آواره و بیچاره نمود. در صد سال پیش بلشویک‌ها در روسیه قدرت سیاسی را به کف آوردند و تنها به این اعتبار که قدرت سیاسی اساس هر انقلاب و تحولی است. انقلابی که در روسیه صورت گرفت، یک انقلاب سوسیالیستی بود. قبل از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، عده‌ای که خود را «مارکسیست» جا زده بودند و تفسیری غیرانقلابی و غیرطبقاتی از مارکسیسم ارائه می‌دادند، بر این نظر بودند که باید از طریق پارلمانی قدرت سیاسی را به کف آورد و به نظم پارلمانتاریسم بورژوائی گردن نهاد. آنها با استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شرط هر تحول سوسیالیستی در کشور مخالف بودند و از این نظریه مارکس و انگلس دفاع نمی‌کردند. آنها مارکسیسمی می‌خواستند که به دهان بورژوازی مزه بدهد. لنین، مارکسیسم را با شرایط زمان خود انطباق داد و برای نخستین بار در مقابل



ترامپ به دنبال چیست؟

هرکس که سخنان تهدیدآمیز ترامپ، رئیس جمهور آمریکا را نسبت به ایران و کره شمالی تعقیب کرده باشد، از خود می‌پرسد واقعاً ترامپ به دنبال چیست؟ چه چیزی موجب شده است تا او این چنین برآشفته، با افکاری پریشان و نامنظم، به دور از هرگونه عرف دیپلماسی با طعن تلخ جنگ و ویرانی، جهان را به کام یک کابوس وحشتناک دیگر می‌کشانند؟ و او نیز همانند اسلاف خود، دو محور شرارت را همچنان دستمایه سیاست آمریکا ساخته است؟

ترامپ زمانی پا بر مسند ریاست جمهوری آمریکا گذارد که ایالات متحده از جنگ جهانی دوم به این سوی در بدترین و بحرانی‌ترین شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به سر می‌برد. این وضعیت استثنائی طبیعتاً امپریالیسم آمریکا را در زمینه‌های مختلف در تنگنا قرار داده است و باعث شده است تا از قدرت و تأثیر آمریکا تا حدودی به‌کاهد، به طوری که روابط مابین آمریکا و اتحادیه اروپا به دلیل ناهماهنگی و اختلاف بر سر تحریم و تهدید روسیه رو به سردی گرانیده است. اتحادیه اروپا دیگر حاضر نیست با طناب پوسیده دولت ترامپ به چاه تحریم و تهدید روسیه برود. تجربه اوکراین، نشان داد که آمریکا اتحادیه اروپا را بازیچه دست خود کرد تا شاید بتواند مانع از بازگشت روسیه به صحنه سیاست تنش‌های امپریالیستی شود، امری که تحولات اخیر نشان داد که اختلافات بین آمریکا و شرکای اروپائی می‌رود تا روز بروز عمیق‌تر و گسترده‌تر شود. در حال حاضر این اختلافات و تضاد منافع بر موارد مورد توافق آنها سایه افکنده است. از سوی دیگر شکست آمریکا و هم‌پیمانان‌اش در جنگ سوریه، ضربه دیگری بود که بر اندام امپریالیسم آمریکا وارد آمد. آمریکا و اتحادیه اروپا بر آن بودند که با راه انداختن جنگی خانمانسوز در سوریه، که ریشه در ممانعت از خط لوله صدور گاز روسیه و عراق و ایران به اروپا دارد، به نحوی به‌توانند جلوی نفوذ ایران در منطقه را بگیرند. این سیاست با همکاری نظامی ایران و روسیه و حزب الله لبنان به نفع سوریه، که به پیروزی آن و شکست امپریالیسم آمریکا و اسرائیل و شرکای منطقه‌ای آنها انجامید، نه تنها ناکام ماند، بلکه نتیجه معکوس داد، به طوری که بر نفوذ و نقش ایران و روسیه افزوده شد. تغییر تناسب قوا به نفع ایران و روسیه عملاً آمریکا را در منطقه فلج کرده است. این تحولات کفه ترازو قدرت‌های منطقه را به سود ایران پائین کشید. این تغییرات آمریکا و اسرائیل را امروز سردرگم ساخته است. انعکاس این سردرگمی را می‌توان به وضوح در مواضع اخیر آنها دید. چنانچه به مواضع مقام‌های هر دو کشور توجه کنیم، می‌بینیم که تا چه حد از عدم ثبات سیاسی برخوردارند. تنها در درون دستگاه دیوانسالاری آمریکا نیست

که دیدگاه‌های مختلف در برابر هم قد علم میکنند، نه وزارت خارجه و نه وزارت دفاع هیچکدام زبان ترامپ را نمی‌فهمند. وظیفه وزیر خارجه آمریکا این شده است که در سفرها و مذاکرات خود با همپایه‌هایش اظهارات الکن و عنان گسیخته ترامپ را به زبان رایج دیپلماتیک ترجمه کند تا برای دنیا قابل فهم باشد. کار به آنجا کشیده است که کنگره و سنا کمیسیونی مرکب از سناتورهای دموکرات و جمهوریخواه فراخوانده است، تا بر سیاست‌های خارجی ترامپ نوعی نظارت داشته باشد. چندی پیش کنگره علیرغم مخالفت‌های ترامپ مبنی بر وضع تحریم‌های جدید علیه روسیه، ترامپ را مجبور ساخت تا امضای خودش را زیر پای حکم تحریمات جدید علیه روسیه بگذارد که تاکنون این حکم به اجرا درنیامده است، این ناپیگیری‌ها در اجرای تصمیمات کنگره موجب سوءظن شده است. همه اینها، برخلاف نظر رایج که شکست‌های آمریکا را نتیجه بی‌تدبیری ترامپ ارزیابی می‌کنند، از بهر آنست که تناسب قوا به سود آمریکا تغییر نکرده است. در درون طبقه حاکمه سیونیست‌های اسرائیل نیز می‌توان به وضوح این مواضع ضد و نقیض را در قبال برجام دید؛ نخست وزیر اسبق اسرائیل، ایهود باراک، در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز، به ترامپ توصیه می‌کند که در برجام به‌مانند و آن را برای امنیت اسرائیل ضروری می‌داند. در صورتی که نتایج بر این نظر است که برجام، ایران را به کره شمالی دیگری تبدیل می‌کند. این دوگانگی‌ها و تناقضات نشانه‌های ناهماهنگی و استیصال آمریکا و اسرائیل در نداشتن یک برنامه مشخص و منسجم در قبال ایران و روسیه است که گاه به شکل پراکنده‌گویی‌های ترامپ و نتایج‌ها جلوه می‌نماید.

ترامپ در اظهارات اخیرش در قبال برجام، مواضع متفاوتی اتخاذ کرد؛ یکبار از باطل بودن برجام سخن می‌راند، که گویی بدترین توافقی است که میشد انجام داد و این توافق به سود ایران است و نه آمریکا، لذا باید آن را برهم زد. اتحادیه اروپا با این موضع ترامپ سازگاری نشان نداد و از برجام و دست‌آورد آن به دفاع برخاست. در اثر این واکنش ترامپ مجبور شد تا از ناکامل بودن مفاد مندرج در برجام سخن بگوید که در واقع از اصرار و ابرام بر مواضع خود کوتاه آمد و در برابر آلمان، فرانسه و انگلستان از خود نرمش به خرج داد. از همان روز نخست که اتحادیه اروپا با ایران وارد مذاکرات اتمی شد، برخلاف موضع آمریکا، بر آن بود که برای متقاعد کردن ایران به یک توافق جامع باید مذاکرات را در همان عرصه فعالیت‌های اتمی ایران محدود کرد و مسائل منطقه و فعالیت‌های موشکی ایران را موضوع مذاکره قرار نداد. برای اروپائیان، تنها رسیدن به یک توافق جامع اتمی کافی است تا مهارت‌های اتمی ایران تا سال ۲۰۳۰ مهار شود. این اما برای امپریالیسم آمریکا از روز نخست مذاکرات ناکافی بود و بر آن بود که این توافق باید تحقیقات و آزمایشات موشکی ایران را نیز محدود سازد، امری که مورد موافقت شرکای اروپائی قرار نگرفت. اکنون ترامپ می‌خواهد با بازنگری

گیلان اوجا



سیستم دستمزد • تالاب استیل آستارا: چگونه سرمایه‌داری محیط زیست را آباد می‌کند؟! • با این همه

شهرداری‌ها، دفاتر سلب مالکیت

مرداد و شهریور، رسانه‌ها پُر بودند از اخبار مربوط به جابجایی شهرداری‌ها و گزینده‌های مختلف و بحث‌های درون و بیرون شوراهای اسلامی. توی قهوه‌خانه، جوانی که مشخص است تازه اخبار مربوط به انتخاب شهردار را از طریق یکی از بی‌شمار خبرگزاری‌های فلان نیوز خوانده یا صدای بلند می‌گوید: «بالاخره معلوم نشد کی انتخاب میشه» و عاقله مردی که چای خود را در نعلبکی فوت می‌کند با پوزخند می‌گوید: «چه فرقی داره؟» و جوان دیگری که دوست جوان اولی به فکر جیب خودش و فامیل‌هاش» و نام‌های مختلف و حرف و حدیث‌های متنوع پیرامون مسائل مالی و روابط و اشکالات شهرداری‌ها و مشکلات حل‌نشده مردم. تو گویی در فصل نقل و انتقالات تیم‌های فوتبال هستی و به شایعات پیرامون خرید و فروش بازیکنان گوش می‌دهی.

«فلانی قبلاً شهردار بهمان جا بوده»، «شهردار اصفهان را می‌خواهند بیاورند بری...»، «اون؟ مگر توی آن شهر قبلی که بود، چه گلی به سر مردم زد؟»، «فلانی؟ بابا اون خودش پولداره. بهتر. حداقل چشم و دل سیره...»

بی‌اختیار به یاد آن حکایت قدیمی می‌افتی که گدایی به شهری رفت و گفت به من کمک کنی و وگرنه با شما همان کاری را می‌کنم که با شهر فلانی کردم و مردم از هراس بلایی که سر شهر فلانی آمده بود پول‌هاشان را جمع کردند که تقدیم گا کنند. اما یکی از آن رندهایی که همیشه می‌پرسند و به هر لاف گزافی رضایت نمی‌دهند و به نوعی گوش شنوا و چشم بینای جامعه خودشان هستند پرسید: مگر با شهر قبلی چه کردی؟ پاسخ داد: «فهر کردم و آمدم این جا»

شهرداری‌ها، دفاتر سلب مالکیت

(قسمت اول)

مقاله زیر را یکی از خوانندگان نشریات توفان از گیلان برایمان ارسال کرده است. نویسنده در این مقاله نقش شوراهای اسلامی و شهرداری‌ها را مورد نقد قرار داده است و با زبان و ادبیات خاص خود به افشای کاربه‌دستان رژیم که بر مال و جان و ناموس مردم چنگ انداخته‌اند، پرداخته است. ما توجه خوانندگان گرامی را به این مقاله که دزدی و فساد و سرکوب در شهرداری‌ها و سیاست‌های نولیبرالی و خصوصی‌سازی‌ها و غارت اموال مردم را به چالش گرفته است، جلب می‌کنیم:

«مرداد و شهریور، رسانه‌ها پُر بودند از اخبار مربوط به جابجایی شهرداری‌ها و گزینده‌های مختلف و بحث‌های درون و بیرون شوراهای اسلامی. توی قهوه‌خانه، جوانی که مشخص است تازه اخبار مربوط به انتخاب شهردار را از طریق یکی از بی‌شمار خبرگزاری‌های فلان نیوز خوانده، با صدای بلند می‌گوید: «بالاخره معلوم نشد کی انتخاب میشه» و عاقله مردی که چای خود را در نعلبکی فوت می‌کند، با پوزخند می‌گوید: «چه فرقی داره؟» و جوان دیگری که دوست جوان اولی به نظر می‌رسد، می‌گوید: «هر کی به فکر جیب خودش و فامیل‌هاش» و چند دقیقه بعد قهوه‌خانه پُر می‌شود از نام‌های مختلف و حرف و حدیث‌های متنوع پیرامون مسائل مالی و روابط و اشکالات شهرداری‌های قبلی و مشکلات حل‌نشده مردم. تو گویی در فصل نقل و انتقالات تیم‌های فوتبال هستی و به شایعات پیرامون خرید و فروش بازیکنان گوش می‌دهی.

«فلانی قبلاً شهردار بهمان جا بوده»، «شهردار اصفهان را می‌خواهند بیاورند برای...»، «اون؟ مگر توی آن شهر قبلی که بود، چه گلی به سر مردم زد؟»، «فلانی؟ بابا اون خودش پولداره. بهتر. حداقل چشم و دل سیره...»

بی‌اختیار به یاد آن حکایت قدیمی می‌افتی که گدایی به شهری رفت و گفت به من کمک کنی و وگرنه با شما همان کاری را می‌کنم که با شهر قبلی کردم و مردم از هراس بلایی که سر شهر قبلی آمده بود، پول‌هایشان را جمع کردند که تقدیم گدا کنند. اما یکی از آن رندهایی که همیشه می‌پرسند و به هر لاف گزافی رضایت نمی‌دهند و به نوعی گوش شنوا و چشم بینای جامعه خودشان هستند، پرسید: «مگر با شهر قبلی چه کردی؟» پاسخ داد: «فهر

در برجام دو چیز را که از طریق جنگ در منطقه علیه ایران به دست نیآورده است، در برجام به‌گنجانند؛ یکی اینکه فعالیت‌های موشکی ایران را مضمحل این توافق کند، دوم اینکه ایران را مقید سازد، دست از کارشکنی و دخالت در امور منطقه بردارد. روشن است که ایران به این خواست آمریکا تن در نخواهد داد. سران اسلامی ایران خوب میدانند که تنها عاملی که تاکنون باعث شده است که آمریکا علیه ایران نتواند اقدام نظامی کند، همین نفوذ ایران در سوریه، عراق، یمن، لبنان، افغانستان و کشورهای شمال آفریقا است که منافع آمریکا و اسرائیل را در این منطقه استراتژیک به خطر انداخته است. امپریالیسم آمریکا، ایرانی می‌خواهد مطیع و فرمانبر که به نظر می‌رسد این خواست در حال حاضر سرانجامی نیابد. می‌گوئیم «در حال حاضر»، زیرا که رژیم جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت خود، به مردمی که هر روز بر آنها صدها ستم می‌رانند، متکی نیست، منافع رژیم ایران در حفظ و تعمیق و گسترش عامل تأثیرگذار نفوذ نظامی و سیاسی خود در منطقه است و این تنها امتیازی است که با آن می‌تواند چند صباحی در مقابل فشارهای امپریالیسم مقاومت کند. اما در صورت از دست دادن این فرصت و امتیاز، چنانچه به‌خواهد از بروز جنگ علیه ایران ممانعت به عمل آورد، راه‌سازش و مماشات با امپریالیسم آمریکا، آنگاه تنها راهی است که در برابر سران اسلامی ایران قرار خواهد گرفت، که در پایان آن مجدداً سلطه سیاسی آمریکا در ایران احیاء خواهد گشت. اتحادیه اروپا، از سوی دیگر، حاضر نیست برجام را که با صبر و حوصله و «تدبیر» به دست آورده است، به خطر اندازد. از اینرو در این مورد نیز ساز ناهماهنگ با آمریکا می‌نوازد. می‌بینیم که آمریکا در تمامی زمینه‌های مهم جهانی چه در مورد روسیه، ایران، کره شمالی، سوریه و عراق و چه در مورد اقتضاح رفتارندوم در کردستان عراق، در همه این موارد با درهای بسته روبروست و این شرایط امپریالیسم آمریکا را در برابر یک پدیده نو و ناآشنا قرار داده است. برای امپریالیسم آمریکا نه تنها آمریکا، بلکه برای اتحادیه اروپا نیز وضعیت جدیدی است که بر تیره شدن روابط بین‌دول آتلانتیک بی‌تأثیر نیست. ترامپ در همان روزهای نخست ریاست جمهوری خود اعلام کرد که آمریکا دیگر حاضر نیست امنیت اتحادیه اروپا را بر عهده بگیرد و سازمان ناتو دیگر از اعتبار برخوردار نیست. سران اتحادیه اروپا خوب میدانند که این موضع رسمی امریکاست و نه نظر شخصی ترامپ. اتحادیه اروپا بر آن شد تا سیستم دفاعی خود را مستقل از آمریکا مستقر سازد، امری که با استقبال روسیه و چین روبرو گشته و به مذاق آمریکا خوش نمی‌آید.

امنیت در منطقه خاورمیانه اگرچه موجب خواهد شد تا در درازمدت نیاز انرژی اروپا تأمین گردد، ولی آنچه که برای امپریالیست‌ها حیاتی است، تسلط بر منابع انرژی جهان است و نه مشکل تضمین تأمین آن که به هر حال از هر سو که باشد، نفت و گاز خود را به دست می‌آورند. صلح و ثبات زمانی در منطقه حاکم خواهد گشت که امپریالیست‌ها و در رأس آن امپریالیسم آمریکا، گورشان را گم کنند. •

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید

مردم در شورای اسلامی باشد. در نتیجه شد، آنچه شد. حال ما در شهر، شهرداری و شورای اسلامی داریم که کارش رسیدگی به اموال عمومی و رتق و فتق امور شهر است و یک فرمانداری که نماینده دولت - حاکمیت است در شهر و مالک بر اموال عمومی. اولی همان چیزی است که ما به عنوان «مدیریت شهری» می‌شناسیم. دولتی کوچک در شهر که ظاهراً باید انتخابی و مستقل از دولت بزرگ باشد.

بد نیست همین اول کار ببینیم این دولت کوچک، چقدر مردمی و انتخابی است و اصلاً دقیق‌تر نگاه کنیم و ببینیم فارق از انتخابی بودن و نبودنش، مردم یک شهر چقدر در این دولت کوچک خودشان سهم و شریک‌اند. شهرداری‌ها تنها در این حد دموکراتیک و مردمی محسوب می‌شوند که می‌دانیم شهردار توسط اعضای شورا انتخاب می‌شود و خوب، نمایندگان شورا در انتخابات انتخاب می‌شوند. اما آیا از این موضوع می‌توان نتیجه گرفت که شهرداری‌ها دموکراتیک‌اند و مردم در آن نقش دارند؟ دوباره به گفتگوی قهوه‌خانه فکر کنیم. فاصله آرزوها و نیازهای آن دو جوان و آن عاقله‌مرد با معیارهای گزینش شهردار چقدر است؟ دولت به مرور اختیار بسیاری از امور را به شهرداری‌ها واگذار کرده و شهرداری‌ها هم این امور را به پیمانکاری (یعنی بخش خصوصی) می‌سپارند. شهرداری‌ها بنا به استقلال عملی که دارند، این کار را می‌کنند و طی این واگذاری‌ها، تمام کسانی که در شهر سهمی دارند، از کارگران شهرداری بگیرند تا مردمی که انتظار خدمات دارند، سر و کارشان با این شرکت‌های پیمانکاری خواهد بود. هیچ یک از مردم شهر در اینکه کدام شرکت پیمانکاری عهده‌دار چه خدمتی شود و یا اصلاً درباره اینکه خدمات شهرداری به شرکت‌های پیمانکاری سپرده شود، نه نظر داده‌اند و نه تصمیمی گرفته‌اند و -احتمالاً- نه خبر دارند. هنوز مرز میان این شرکت‌ها با دولت هم برای مردم نامشخص است. به همین دلیل وقتی نماینده یک شرکت با آرم و نشان اداره پست به در خانه‌ها می‌رود و می‌گوید که باید صندوق پست نصب کنند و برای نصب آن باید فلان مبلغ بپردازند و گر نه مرسولات به دستشان نخواهد رسید، مردم روی اعتمادشان به دولت و از ترس، پول را می‌پردازند و خبر از معامله بین اداره پست به عنوان نهادی دولتی و آن شرکت به عنوان بخش خصوصی ندارند. یا چه کسی به طور دقیق می‌داند که کاشت این همه درخت پالم و نخل در شهرهای مختلف واقعا بنا به سازگاری‌های اقلیمی و فرهنگی است، یا محاسبه سود و زیان شهردار و یا سود شرکت وارد کننده بذریه یا نهال این درختان و اگر این سومی است، چه کسی از جزئیات این معاملات خبر دارد؟ خواننده نکته‌بین ممکن است بگوید؛ به هر حال مردم از طریق شوراهای اسلامی می‌توانند اگر نه مشارکت، ولی نظارت خود بر شهرداری‌ها را اعمال کنند. کاش این حرف درست بود، اما وقتی به هزینه‌های میلیونی و میلیاردری نامزدهای شورای اسلامی برای تصاحب مقامی که قاعدتاً حقوق هم ندارد، نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که خبری از شفافیت و اطلاع‌رسانی آزادانه نیست... بگذریم.» • ادامه دارد

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، به دست مردم ایران



کردم و آدم اینجا»
مردم از نکرده‌های شهرداران قبلی ناراضی‌اند و به تغییراتی امیدوارند که قرار است با شهردار بعدی بشود. توی خاطرات خودشان تک و توک شهردار محبوب هم سراغ دارند که مثلاً آن شهردار فلان پُل را ساخت، آن یکی پارک ساخت و آن دیگری دستش درد نکند، همه پیاده روها را سنگ‌فرش کرد.

اما شهردار کیست و شهرداری چگونه نهادی است و اصلاً این نهاد و آن بزرگوارانی که با سلام و صلوات شوراهای اسلامی و پس از کلی بررسی و سبک و سنگین‌کردن و سفارش و پیشنهاد و ... انتخاب می‌شوند، چه کارهایی از شان بر می‌آید و چه نقشی در زندگی مردم ساکن شهر دارند؟
شهرها در گیلان نسبت به سایر نقاط ایران دیرتر شکل گرفتند. از قرن سوم و چهارم هجری قمری به بعد ما با نخستین نشانه‌های شکل‌گیری شهر با تعریف مدرن طرفیم. لاهیجان به کمک عامل اجتماعی و تدابیر مذهبی، توانست به حدی از انباشت قدرت و ثروت برسد و مرکزیتی دست و پا کند و بعدتر فومن در غرب گیلان همین مسیر را رفت و هنگامی که گیلان در ۱۰۰۰ هجری قمری بالاخره به بخشی از مجموعه کشور ایران، تحت حکومت صفویه درآمد، رشت با قرارگیری در مسیر انزلی - رشت - پایتخت مرکزیت اداری و انباشت قدرت و ثروت را با شتابی بیشتر از دو مرکز تاریخی بیه پیش (شرق گیلان) و بیه پس (غرب گیلان) طی کرد و تا امروز که شهرهای مختلف استان در تب و تاب گزینش شهردارهای مناسب هستند، شهرها بیشتر واحدهای سکونت هستند که اگر جمعیت‌شان از حدی بالاتر رفته باشد، به عنوان شهر شناخته می‌شوند و چه بسا شهرهای کهن استان ما که به دلیل مهاجرت جوانان و زه کشی نیروی انسانی و مالی‌شان به سمت شهرهای بزرگتر، در شرف از دست‌دادن عنوان شهر هستند. اما این وضعیت اداری وابسته به بالا دست چه نسبتی با شهر تاریخی که می‌شناسیم، دارد؟ دستگاه دولتی در ایران استبدادی، همیشه ابزار دوشیدن مردم و محاسبه ابعاد این دوشیدن بوده است. رضاشاه دفاتر ثبت اسناد معروف و مخصوصی در استان‌های جنوب دریای کاسپین داشت که کارشان صبح تا شب انتقال مالکیت زمین‌های مرغوب شمال کشور به شخص شاه بود. بی‌خود نیست که او را بزرگترین زمین‌خوار ایران در زمان خودش معرفی می‌کنند. این دفاتر، پس از حیل و زور و ارباب و رضایت و هزار کلک دیگر، در واقع اولین مرحله «سلب مالکیت بر زمین از مالکان قبلی» بود. اما این فقط دفاتر سلطنتی نبودند که در خدمت حاکم مستبد و شبکه وابستگان و نزدیکان حاکم برای دوشیدن مردم و سلب مالکیت از ایشان بودند. حتی وقتی ایده به نظر مترقی شهرداری وارد ایران شد، بدل به مهره‌ای از این ماشین عظیم گشت.

شهرداری‌ها، یا آنگونه که در آغاز نامیده می‌شدند، بلدی‌ها، نهادهای اداره شهر بودند که گرچه نسب از شهرداری‌های غربی برده بودند، اما در مُدرن‌کردن حکیم فرموده‌ای که از نتایج حاکمیت استبدادی بر ایران بود، نه نهادی انتخابی بلکه نصب شده از سوی حاکم بودند. یعنی بزرگان ایران زمین، گرچه دلشان می‌خواست مثل فرنگی‌ها شهرداری داشته باشند و اوضاع و امور، نظم و نسقی بیابد، اما این نظم نمی‌بایست نظم کلی‌تر استبدادی و پدرسالار را خدشه‌دار می‌کرد؛ پس بلدی‌ها از همان آغاز زنده‌ای از اندام حکومت شدند. انقلاب پنجاه و هفت اما شعارها و خواسته‌هایی را با خود به میان مردم بُرد که عزیمت گاهی آزادی خواهانه داشتند. یکی از این مطالبات، تصمیم‌گیری شورایی مردم برای موضوعات مربوط به خود بود. قانون شوراهای در همان اولین سال انقلاب زیر تسلط گفتار نیروهای چپ که انقلاب را انقلابی آزادی خواهانه و در جستجوی برابری می‌دیدند، تصویب شد تا به قول مرحوم طالقانی نوعی پارلمان محلی و در نتیجه شهردار هم دیگر نه منتصب حاکم، بلکه منتخب نمایندگان منتخب

ساختمان سوسیالیسم از یک سلسله از مواضع درست به دفاع پرداخت. وی، برخلاف نظریه رویونیست‌ها، مخالف آن بود سود و ذیفعی مادی که از عوامل محرک جامعه سرمایه‌داری است، به همین عنوان در جامعه سوسیالیستی وارد شود. وی بر آن بود که کوبا باید برخلاف تلقینات رویونیست‌ها بتوسعه تولید صنعتی و کشاورزی همه‌جانبه به پردازد و به یک محصوله‌بودن اقتصاد خود خاتمه دهد. وی عقیده داشت که باید قهر ضدانقلابی امپریالیسم آمریکا را با قهر انقلابی پاسخ گفت. جز این راه دیگری وجود ندارد.

ولی در عین حال چه گوارا در یک سلسله از مسایل نه‌توانست در موضع مارکسیستی - لنینیستی قرارگیرد. وی هنوز در نبرد عظیمی که بین مارکسیسم - لنینیسم در عرصه گیتی درگیر است و سرنوشت انقلاب جهانی وابسته به آن است، موضع مشخص و بی‌تردید نداشت. وی هنوز به این اصل مهم نرسیده بود که مبارزه با امپریالیسم از مبارزه با رویونیسم جدا نیست و بدون افشاء کامل رویونیسم و طرد آن نمی‌توان بر امپریالیسم فائق آمد. وی در تحلیل راه سومی بود که هرگز وجود نداشته و نخواهد داشت. چه گوارا نتوانست انقلاب آمریکای لاتین را بر پایه مارکسیسم - لنینیسم طرح‌ریزی کند. او با همه علاقه‌ای که نسبت به خلق داشته، نه‌توانست این آموزش بزرگ مائوتسه‌دون را به درستی به موقع اجراء بگذارد: «جنگ انقلابی، جنگ توده‌های خلق است، نمی‌توان این جنگ را از پیش برد، مگر با بسیج آنها و با تکیه بر آنها». چه گوارا این آموزش دیگر مارکسیسم - لنینیسم را نیز که رفیق مائو تسه‌دون بیان کرده است، نادیده گرفت: «برای انقلاب کردن باید حزب انقلابی وجود داشته باشد. بدون حزب انقلابی، بدون حزبی که بر پایه تئوری انقلابی مارکسیستی - لنینیستی برپا شده باشد، نمی‌توان طبقه کارگر و توده‌های عظیم خلق را در مبارزه بر ضد امپریالیسم و چاکرانش به پیروزی رهبری کرد». زندگی و مرگ چه گوارا برای همه انقلابیون و همه مارکسیست‌ها - لنینیست‌ها درس‌های گران‌بهرائی دربردارد. خاطره چه گوارا در نزد خلق‌های جهان همیشه گرمی خواهد بود.»

(نقل از توفان شماره ۳ مهر ماه ۱۳۴۶ ارگان سازمان مارکسیستی-لنینیستی (توفان)).

بورژوازی امپریالیستی، که تیر زهرآگینش را به قلب چه‌گوارا نشانید، امروز قصد دارد از چه‌گوارای انقلابی و آرمان‌پرست و علاقمند به زندگی مردم که در راه انقلاب جان خود را فدا کرد، موجودی بی‌ضرر و «رمانتیک» و غیر انقلابی به‌سازد که فقط به این مفهوم سرمشقی برای نسل جوان باشد. بورژوازی مکار همواره این سیاست مویزانه را به پیش برده است که شکل را از مضمون انقلابی آن زدوده و از آن مجسمه تقدس ساخته است. باید از نکات مثبت زندگی چه‌گوارا الهام گرفت و اشتباهات وی را در مورد بی‌توجهی به اهمیت نقش حزب طبقه کارگر، بی‌توجهی به مبارزه توده‌ها و نقش تاریخ‌ساز آنها، پُر بهادادن به نقش قهرمانان و مبارزه جدا از توده‌ها و کم بهادادن به نقش مبارزه ایدئولوژیک بررسی و تصحیح کرد و از آن سلاحی برای مبارزه علیه امپریالیسم ساخت و به گفته خود وی باید یک، دو، سه و صدها ویتنام علیه امپریالیسم آمریکا به وجود آورد. تجلیل از چه گوارا آموزش از خدمات و پرهیز از خطاهای وی است.

یادش گرمی باد!

تنگ و نفرت بر جنایت‌کاران امپریالیست!

«توفان»، سخن هفته، دوشنبه ۹ اکتبر.

برگرفته از فیسبوک حزب کار ایران (توفان) •



پنجاه سال از تیرباران رفیق ارنستو «چه» گوارا گذشت

«زنده آنهاند که پیکار می‌کنند،

آنها که جان و تن‌شان از عزمی راسخ آکنده است،

آنها که از نشیب تند سرنوشتی بلند بالا می‌روند،

آنها که اندیشمند به سوی هدفی عالی راه می‌سپزند،

و روز و شب، پیوسته در خیال خویش

یا وظیفه‌ای مقدس دارند، یا عشق بزرگ.»

ویکتور هوگو

پنجاه سال از تیرباران رفیق «چه» گوارا، پزشک آرژانتینی تبار و وزیر دارائی کوبا پس از انقلاب آن کشور، می‌گذرد. وی خدمت به بشر را نه در خدمت از طریق حرفه پزشکی، بلکه در مبارزه انقلابی برای رهایی بشریت از قید بهره‌کشی انسان از انسان و نابودی نظام بربرمنش سرمایه‌داری جستجو کرد. رفیق «چه» گوارا سرانجام در مبارزه انقلابی در بولیوی به اسارت ارتش مزدور بولیوی درآمد و به دست مأموران سازمان «سیای» آمریکا، که در تعقیب وی بودند، تیرباران شد.

«توفان»، در پنجاه سال پیش، نظر خود را در مورد راه «چه» گوارا، که پس از وی به «گواریسم» و «کاستریسم» بدل شد و سرانجام به راه جدائی از مبارزه توده‌ها و انتظار از معجزه قهرمانان انجامید، اعلام داشت. این موضع پس از پنجاه سال هنوز به قوت خود باقی است و بیان آن از روشن‌بینی «توفان» حکایت می‌کند:

مرگ «چه» گوارا

مردی که زندگی خود را در راه انقلاب نهاده بود، به تیر جنایت‌کاران از پای درآمد. چه گوارا، انقلابی پاک‌باز و پرشور آمریکای لاتین، در میدان پیکار به شهادت رسید. شهادت او برای همه خلق‌های جهان ضایعه دردناکی است. و نیز جانبازی او برای همه مبارزان راه خلق انگیزه تازه‌ای است. بدون تردید، همانطور که چه گوارا آرزو می‌کرد، صدها و هزارها دست بی‌تزلزل برای بلندکردن و به‌کاربردن تفنگ وی دراز خواهد شد. امپریالیست‌های آمریکا و چاکران آنها بیهوده به شادی نشسته و پنداشته‌اند که نبرد مسلحانه خلق بولیوی و خلق‌های دیگر آمریکای لاتین، با مرگ چه گوارا به پایان خواهد رسید. این نبرد مقدس که پیش از چه گوارا وجود داشته و پس از او نیز وجود خواهد داشت، از واقعیت اجتماعی برخاسته و جزء نفی این واقعیت فرو نخواهد نشست.

چه گوارا، در انقلاب کوبا نقش بزرگی ایفاء کرد و پس از انقلاب نیز در

لالایی «اصلاحات»

رفرمیست‌ها بسیار سعی می‌کنند تا علیه نظریات و فعالیت‌های انقلابی، استدلال به‌تراشند و انقلابیون را مسئول نابسامانی‌ها، مشکلات و نبود دموکراسی جا بزنند و وضع موجود را حفظ نمایند. آن‌ها تمایلی ندارند اوضاع تغییر کند. نمی‌خواهند آرامش حاکمان را برهم زنند، زیرا از عکس‌العمل سرکوب‌گرانه طبقه حاکمه هراس دارند. می‌خواهند به خواب زمستانی فرو روند و همگان را نیز با لالایی «اصلاحات» به خواب برند. بسیاری از این مبلغان «رفرم‌های اجتماعی»،

در زمانی نه چندان دور، خود را انقلابی دواتشه‌جامی زدند و همه را به دلیل عدم پذیرش نظرات چپ‌روانه، لعن و نفرین می‌کردند و هر کسی را که چون آنان شعارهای آتشین و چپ نمی‌داد، سازشکار می‌خواندند و بدون توجه به شرایط و نیازهای اجتماع، می‌خواستند همچون «دُن کیشوت» یک تنه به جنگ آسیاب‌های بادی بروند. در بین رفرمیست‌ها کسانی هستند که نه تنها هیچ وقت با انقلاب سر و کاری نداشتند، بلکه به وسیله انقلاب از صحنه اجتماع جاروب شده و به زباله‌دان تاریخ ریخته شده‌اند، ولی اکنون نه تنها با بی‌شرمی تمام مدعی اصلاح جامعه گشته‌اند، بلکه تلاش دارند تا ضدیت خود با انقلاب را در پشت تمایلات و نظرات ساختگی دفاع از رفرم جا بزنند. اینان با انقلاب مخالف‌اند و خود را طرفدار اصلاحات و رفرم معرفی می‌کنند، ولی منتظر قتل عام مردم توسط امپریالیست‌ها هستند و آماده هستند تا یک‌بار دیگر به کمک امپریالیست‌ها با توپ و تانک به سراغ مردم بیایند. دسته دیگر رانده‌شدگان از حکومت می‌باشند که تمام تلاششان حفاظت از حکومت و مخالفت با انقلابیون است و ترجمه صحیح از تمایل‌شان به رفرم، بازگشت به پست و مقام از دست‌رفته می‌باشد و به هیچ وجه از کرده خود پشیمان نیستند و در صورت بازگشت همان خواهند کرد که در گذشته کرده‌اند. ولی مضحک‌تر از گروه‌های ذکر شده در بالا، رفرمیست‌های داخل حکومت هستند که با تمام توان خود بدون هیچ‌گونه لاپوشانی، تحت عنوان «اصلاحات» سعی در حفظ وضع موجود، دارند و با بی‌شرمی تمام نیز عنوان می‌کنند که قصدشان حفظ حکومت است. اینان با انتقاد از گذشته و مقصدانستن دیگران و نه خود، ادعا می‌کنند که دیگر نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند به شیوه گذشته حکومت کرد و با طرح خواسته‌های مردم، سعی در فریب مردم دارند تا به مخالفین حکومت روی نیاورند و در همان حال به شیوه گذشته اما در لباس جدید به سرکوب و چپاول ادامه دهند.

رفرمیست‌ها با ذره‌بین به دنبال تغییرات درون اجتماع می‌گردند و هر تغییر کوچک و یا بزرگی را نتیجه تلاش اصلاح طلبان خوانده و آنچه حکومت‌های ضد مردمی به آن دست می‌زنند و یا عدم موفقیت حکومتی انقلابی، در برهه‌ای از زمان را دلیلی بر رد انقلاب، اندیشه‌های انقلابی و انقلابیون معرفی می‌کنند و فریبکارانه سعی می‌کنند دلایل حرکت، پیشرفت و یا شکست در اجتماع را از چشم مردم دور نگه دارند. واقعیت آن است که بسیاری از تغییرات در اجتماع مربوط به نیازهای طبقات حاکمه و وابستگان‌شان و یا برنامه‌های دیکته شده نئولیبرالیست‌ها است که رفرمیست‌ها برای فریب مردم، آن‌ها را با رنگ و لعاب و شعارهای فریبنده، مثبت و نتیجه رفرم می‌نمایانند. از سویی، برخی تغییرات و عقب‌نشینی‌های اجتماعی در ایران نتیجه فرعی مبارزه مردم و انقلابیون و روشنفکران است، که در اثر فشار از پایین بر حکومتیان تحمیل شده است. آنچه که مخالفین انقلاب و تغییرات انقلابی نمی‌خواهند بفهمند آن است که ضرورت‌های اجتماعی موجب انقلابات می‌گردد و گریزی از انقلاب نیست و بزرگترین تغییرات مثبت و یا آنگونه که آن‌ها دوست دارند به نامند، بزرگترین و مثبت‌ترین اصلاحات در اجتماع، نتیجه انقلابات بوده و خواهد بود. ●

آیا کردها در عراق فریب خورده‌اند؟

مقاله‌ای کوتاه از حزب کمونیست کارگران دانمارک

خلق کُرد، در سوء استفاده قرارگرفتن توسط ابر قدرت‌ها، سابقه طولانی دارد. رهبران کرد در عراق و سوریه برای تحقق رویای یک دولت کُردی با ایالات متحده آمریکا و اسرائیل متحد شدند.

تجزیه‌طلبان کُرد در شمال عراق، تحت رهبری مسعود بارزانی، در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ رفراندومی را برای کسب استقلال به اجرا گذاشتند. اما در کمال تعجب این فقط اسرائیل بود که چنین پروژه‌ای را مورد تحسین قرار داد و برایش کفزد. قدرت‌های غربی و در رأس آن آمریکا، پشت متحدش را خالی کردند و به نظر می‌رسد طرح استقلال بارزانی کاملاً فروپاشیده و دولت مرکزی عراق مناطق نفت‌خیز کرکوک را که مدت‌ها در تحت کنترل کُردهای جدایی طلب بود، باز پس گرفت.

تجاوز وحشیانه آمریکا و متحدین‌اش به عراق در سال ۲۰۰۳ و درهم‌شکستن دولت عراق شریطی را برای کنترل شمال عراق توسط نیروهای بارزانی فراهم آورد. اما بعد از مدتی عراق دوباره به پناخت و در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ وارد نبرد علیه داعش برای آزادسازی موصل شد. و اکنون به سراغ کرکوک آمد. این بارسخن از موضوع پُر اهمیت نفت و گاز است. اسرائیل ۷۵٪ از گاز طبیعی‌اش را به طور غیرقانونی از کردستان تهیه می‌کند و کردها امیدوارند به تواند نفت و گاز را از طریق شمال سوریه و ترکیه به اروپا صادر کنند.

در چنین شریطی هیچ دولت مرکزی عادی این وضعیت را تحمل نخواهد کرد. کرکوک دو سوم کل تولید نفت در شمال عراق را تشکیل می‌دهد. زمانی که عراق کنترل شهر را مجدداً به دست می‌گیرد، تمام چشم‌انداز استراتژیک شمال عراق تغییر خواهد کرد. قلب کردستان عراق تسخیر شد. در کرکوک، کردها اکثریت اهالی را تشکیل نمی‌دهند. اکثریت جمعیت این شهر از آن ترکمن‌ها و اعراب می‌باشد. و بارزانی در همه‌پرسی اخیر رأی زیادی از این منطقه به دست نیاورد. کُردها فقط در روستاهای اطراف در اکثریت هستند.

انتشار مقالاتی در دفاع از کردها در رسانه‌های غربی، از جانب فیلسوف جنگ طلب فرانسوی، برنارد هانری لوی این تصور را برای بارزانی ایجاد کرد که وی مورد حمایت غرب است. اما اینطور نبود. وقتی گرد و خاک‌ها فروکش کرد، فقط اسرائیل بود که در کنار کُردها قرار داشت. ایران، عراق و ترکیه اجازه تأسیس دولت مستقل را به کُردها نه خواهند داد و سیاست آمریکا در منطقه نیز متناقض و ناروشن است و در شرایط کنونی نمی‌تواند موافق تأسیس یک دولت جنجالی کُرد باشد.

ایالات متحده آمریکا روزی کُردها را متحد خود می‌بیند و روز دیگر پشت‌شان را خالی می‌کند. بنابراین دلیلی وجود ندارد که به آمریکا برای تأسیس یک کردستان مستقل اعتماد کرد.

سرنوشت پروژه کردستان عراق باید درس خوبی برای کُردهای سوریه باشد، وقتی که آمریکا دیگر نیازی به آنها نداشته باشد، شکست‌اش حتمی است. ●

<http://kpnet.dk/>

۱۸ اکتبر ۲۰۱۷



رضا شهابی فوراً و بی قید و شرط آزاد باید گردد!

«وضعیت من کماکان ناروشن است و با وجود وعده‌های مقامات برای پایان‌دادن به این وضعیت، کماکان در حبس و بدون مراقبت پزشکی مناسب به سر می‌برم.» رضا شهابی

دستگیری‌های خودسرانه معلمان معترض، فعالین مدنی و رهبران اتحادیه‌های کارگری و زندان و شکنجه در اشکال مختلفی ادامه دارد و این همه خوش‌خدمتی به کلان سرمایه‌داران و امپریالیست‌ها مایه ننگ رژیم و هواداران رسمی و غیررسمی‌اش است. جمهوری جنایت‌کار اسلامی دیگر نمی‌تواند چون سال‌های ۶۰، صدها مخالف را روزانه تیرباران کند و نام آنها را نیز جهت ارباب در رسانه‌های خود بی‌پروا اعلام دارد. اکنون در اوضاع و احوال دیگری به سر می‌بریم. عربده‌کشی و فضای ترس و ارباب‌داری دیگر اثر ندارد و این رژیم جمهوری اسلامی است که خود را در محاصره مردم به‌تنگ آمده می‌بیند و به شدت از طبقه کارگر و تشکل‌یابی‌اش می‌ترسد. رژیم جمهوری اسلامی اما شگردهای جدیدی را نیز برای حذف فیزیکی فعالین کارگری و مخالفین سیاسی زندانی به طور کل در پیش گرفته است. فشارهای روانی بر زندانیان سیاسی و وادار کردن آنها به اعتصاب غذاهای طولانی و بی‌توجهی به مسائل بهداشتی و درمانی و سلامت زندانیان از جمله حربه‌های شناخته شده‌ای است که رژیم با توسل به آن زندانی جان به لب رسیده را به قتل می‌رساند و بی‌شرمانه آن را مرگ طبیعی جلوه می‌دهد. در این رابطه مرگ کارگران زندانی، نظیر شاهرخ زمانی و محمد جراحی نیز در همین چهارچوب قابل تبیین است و بی‌شک رژیم جمهوری اسلامی مسبب اصلی مرگ این کارگران شریف است. امروز جان رضا شهابی در خطر است و رژیم جنایت‌پیشه و ضدکارگر اسلامی قصد درهم‌شکستن و نابودی وی را دارد. پس از ۵۰ روز اعتصاب غذا هنوز به خواسته‌هایش توجه‌ای نشده و کارگری که فقط برای نان و حق و عدالت سخن گفته و عمل کرده در زندان گرفتار است و بدون هیچ دلیلی وی و خانواده‌اش را

مورد شکنجه و آزار قرار می‌دهند تا وی از مبارزه حق طلبانه‌اش دست بردارد و در قبال این همه حق‌کشی و بی‌عدالتی خاموش به‌ماند. زهی بی‌شرمی. کارگران حق دارند که برای حقوقی که از آن محروم شده‌اند، مبارزه کنند و تشکل‌های مستقل خود را ایجاد نمایند. هر کوششی که فعالیت مشروع طبقه کارگر را جلوگیری نماید، باید توسط تمامی مزدبگیران و نیروهای مترقی ایرانی و بین‌المللی محکوم شود. سرکوب توده‌های مردم توسط رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، هم به سود استثمارگران و چپاولگران ایرانی و هم به نفع امپریالیست‌ها و جنگ‌افروزان بین‌المللی است و جز این نیست. حزب کار ایران (توفان) رژیم جمهوری اسلامی را مسئول هرگونه اتفاق ناگواری برای رضا شهابی می‌داند و آن را به شدت محکوم می‌کند. رضا شهابی باید فوراً و بی‌قید و شرط آزاد گردد و حزب ما آزادی فوری همه زندانیان سیاسی را می‌طلبد و از کنفرانس احزاب بین‌المللی کمونیستی و سازمان‌های کارگری می‌خواهد که به اعتراضات خود علیه رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی ادامه دهند و برای آزادی رضا شهابی و فعالین کارگری از هیچ کوششی دریغ نورزند. به‌کوشیم صدای رضا شهابی باشیم! •

در زیر پیام رضا شهابی در مورد وضعیت ناروشن خویش و همین‌طور بیانیه سندیکای شرکت واحد از نظر خوانندگان گرامی توفان الکترونیک می‌گذرد.

پیام رضا شهابی از زندان رجایی شهر:

«وضعیت من کماکان ناروشن است و با وجود وعده‌های مقامات برای پایان‌دادن به این وضعیت، کماکان در حبس و بدون مراقبت پزشکی مناسب به سر می‌برم.»

با گرمترین درودها بدینوسیله از تمامی کارگران، اعضای سندیکا، دانشجویان، فعالین اجتماعی و خانواده‌ها و انسان‌های آزاده که به حبس ناعادلانه من و دیگر فعالین کارگری اعتراض کرده‌اند، کمال قدردانی و تشکر را دارم. همچنین از کلیه تشکلات بین‌المللی کارگری از اقصی نقاط جهان که با ارسال نامه‌های اعتراضی به مقامات حکومتی خواهان

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران اقدامات سوء دادستانی و نهادهای امنیتی علیه رضا شهابی و دیگر کارگران و معلمان را محکوم می‌کند و خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شرط ایشان می‌باشد.»

در زیر بخشی از نامه سندیکای کارکنان خدمات دولتی سوئیس برای آزادی فعالین سندیکایی زندانی و مخومه‌شدن پرونده قضایی تمامی فعالین اجتماعی را که به سفارت جمهوری اسلامی مورخ ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۷ ارسال گردید، ملاحظه فرمائید:

نامه سندیکای کارکنان خدمات دولتی سوئیس برای آزادی فعالین سندیکایی زندانی و مخومه‌شدن پرونده قضایی تمامی فعالین اجتماعی

«آقای سفیر، سندیکای ما مایل است توجه شما را به وضعیت آقای رضا شهابی عضو سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه جلب کند. وی با وجود ۵ سال حبس کشیدن در گذشته، اخیراً دوباره زندانی شده است. رضا شهابی در سال ۱۳۸۹ با اتهام «اقدام علیه امنیت ملی» محکوم به شش سال زندان شده بود. تنها «جرم» وی دفاع از حق اعتصاب و ایجاد سندیکای کارگری مستقل بود. وی سال گذشته برای پیگیری معالجات پزشکی به مرخصی آمد، اما در ۱۸ مرداد ماه سال جاری مجبور به معرفی خود به زندان رجایی شهر کرج شده تا سه ماه باقی مانده محکومیت خود را طی نماید. در حالی که پزشکان مخالفت خود را با ادامه زندانی شدن وی اعلام کرده بودند. پیش از این یک سال زندان هم به محکومیت‌اش افزودند و به بهانه‌های واهی مرخصی دوران معالجه پزشکی‌اش را هم محسوب نکردند. رضا شهابی در اعتراض به این محکومیت‌ها دست به اعتصاب غذا زده است. شرایط زندان رجایی شهر بسیار نامناسب است و رضا شهابی از بیماری‌هایی چون درد کلیه، و آرتروز گردن، دست و پا رنج می‌برد و در صورت عدم پیگیری معالجات پزشکی، احتمال دارد فلج شود. این حبس پایمال کردن حقوق بشر و نیز مقابله نام‌های سازمان جهانی کار است، سازمانی که جمهوری اسلامی ایران، عضو آن است. به جز رضا شهابی، که ما خواهان آزادی فوری وی هستیم، بر آزادی بسیاری دیگر از فعالین اجتماعی زندانی دیگر در ایران، همچون اسماعیل عبدی، آموزگار و نیز محمود بهشتی لنگرودی که به تازگی دوباره زندانی شده است، اصرار داریم. همچنین خواهان لغو حکم‌های قضایی فعالین کارگری دیگر به عنوان مثال دو فعال دیگر سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، ابراهیم مددی و داود رضوی و نیز محمود صالحی هستیم....»

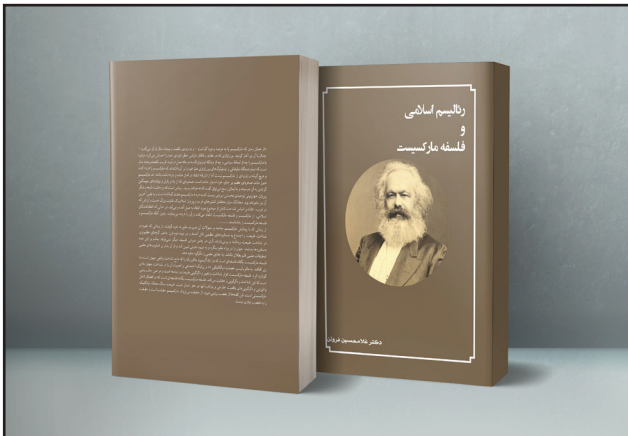
با احترام

سندیکای کارکنان خدمات دولتی

ستفان گیگر، دبیر کل و کاتارینا پره لیتز هوبر، مدیر کل.

کبی به آقای دیدیه بور کالتر، وزیر امور خارجه سوئیس

ترجمه و تکثیر: اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران - سوئیس



آزادی بدون قید و شرط اینجانب و دیگر کارگران زندانی شده اند، بسیار سپاسگزارم.

اذیت و آزار من و خانواده‌ام از سال ۱۳۸۹ که مأموران لباس شخصی مرا در حین رانندگی و در حضور مسافران به اتهام ساختگی سارق مسلح دستگیر کردند تا امروز لحظه‌ای متوقف نشده است. ۱۹ ماه در سلول انفرادی بازداشتگاه ۲۰۹ زندان اوین تحت بازجویی‌های طولانی مدت و شدیدترین برخوردهای فیزیکی، روحی و روانی بودم و چندین بار تهدید به اعدام شدم. در این سال‌ها بارها عمل جراحی و معاینه و مداوای پزشکی داشته‌ام و به دفعات مجبور گردیدم که برای رساندن صدای حق‌خواهی‌ام، دست به اعتصاب غذاهای طولانی بزنم. برای چی؟ چرا یک کارگر باید به دلیل دفاع از حقوق ابتدایی خود و همکارانش اینچنین آزار ببیند و سلامتی خودش و خانواده‌اش به خطر بیفتد؟ تصور کرده بودند که با این اعمال سرکوبگرانه و ایجاد رعب و وحشت می‌توانند سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و دیگر تشکلات کارگری مستقل را مرعوب کنند و سر جایشان بنشانند. اما هیچگاه اینچنین نشد و نخواهد شد. مادام که کارگران را استثمار و بی‌رحمانه سرکوب می‌کنند، حق کارگران را بی‌مهابا پایمال می‌کنند و در عین حال سرمایه‌داران و اختلاس‌گران و غارت‌گران اموال عمومی را مورد حمایت قرار می‌دهند، تشکل و اعتراض و اعتصاب خواهد بود.

وضعیت من کماکان ناروشن است و با وجود وعده‌های مقامات برای پایان دادن به این وضعیت، کماکان در حبس و بدون مراقبت پزشکی مناسب به‌سرمی‌برم. حمایت هم‌بندان محترم، خانواده عزیزم، همسر بزرگوارم و همکاران زحمتکش سندیکای کارگران شرکت واحد و نیز حمایت کارگران و مدافعین حقوق کارگری و انسانی در ایران و در سطح بین‌المللی تنها ضامن آزادی من و دیگر هم‌قطاران دربند خواهد بود.

پیروز باشید رضا شهابی

زندان رجایی شهر - کرج - ۲۶/۰۷/۸۳۹۶

سندیکای کارگران شرکت واحد ضمن انتشار بیانیه‌ای بی‌توجهی و رفتار غیرانسانی، دادستانی و عوامل امنیتی را نسبت به وضعیت کارگر زندانی رضا شهابی را که نیاز فوری به بستری شدن در بیمارستان دارد، محکوم کرده و خواستار رسیدگی و توجه به وضعیت درمان این کارگر زندانی شده است.

متن بیانیه سندیکا:

«کارگر زندانی، رضا شهابی، علی‌رغم بیماری‌های متعدد از حق درمان هم محروم است. کارگر زندانی، رضا شهابی، به شدت از درد گردن و کتف رنج می‌برد همچنین با کمی سر پا ایستادن، پا درد می‌گیرد. این عوارض جسمی حاصل خشونت نیروهای امنیتی به هنگام بازداشت وی در سال ۸۹ و بازجویی‌های همراه با خشونت است. شهابی پس از اینکه به دلیل بی‌عدالتی مکرر دادستانی تهران و نهادهای امنیتی ۵۰ روز اعتصاب غذا کرد، این عارضه‌های جسمی‌اش تشدید شد و علاوه بر آن سوزش معده گرفته و فشار خون بالا سبب شده مکرر خون دماغ شود و اخیراً دچار عارضه پوستی شده، اما دادستانی اقدامی برای درمان شهابی انجام نداده است. هفته گذشته قصد داشتند شهابی را با پابند و دستبند برای تصویربرداری از کمر و گردن به بیمارستان ببرند که ایشان حاضر نشده دستبند و پابند بزند و گفته: من کارگری زحمتکش هستم و مجرم جانی نیستم که با این شرایط به بیمارستان بروم و از آنروز تا حالا رها شده و دیگر اقدامی برای درمانش صورت نگرفته است. و با وجود اینکه دادستانی و نهادهای امنیتی به ایشان قول داده بودند در صورت توقف اعتصاب غذا به پرونده‌اش رسیدگی می‌کنند و آزاد می‌شود، ولیکن این عضو هیأت مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد همچنان در زندان است.»

روسیه امپریالیسم، سرمایه‌داری و یا مستعمره؟

برای کمونیست‌ها مهم است که تصویر روشنی از ماهیت کشورهای بزرگی که نقشه‌های اساسی در جهان ایفاء می‌کنند و در ترسیم سیمای سیاسی جهان موثرند، داشته باشند. زیرا این شناخت به آنها یاری می‌رساند که در ارزیابی پدیده‌ها در جانب صحیح قرار گیرند. یکی از این عرصه‌ها که باید با آگاهی در آن پا گذارد، شناخت از ماهیت نظام و دولت کنونی روسیه است. ما در زیر از آقای گنادی زیوگانف یاری می‌طلبیم. نشریه مردم، ارگان روزیونیست‌های حزب توده ایران، در این زمینه بدون تفسیر چنین نقل می‌کند:

«پانزدهمین کنگره کمونیست‌های روسیه، با سخنرانی «گنادی زیوگانف»، رهبر حزب در طول دو دهه گذشته، و با حمله صریح و گزنده‌اش به دولت «ولادیمیر پوتین»، رئیس جمهوری روسیه، آغاز شد. سخنرانی رفیق «گنادی زیوگانف» در مراسم گشایش کنگره، بر ۵ محور اساسی تأکید داشت: ۱ معضله‌ها و شرایط بین‌المللی، ۲ مشخصه‌های رژیم سیاسی حاکم و «دولت پوتین»، ۳ ضرورت و امکان برپایی شکلی از اتحاد جماهیر شوروی» ۴ مالکیت عمومی، ۵ دسترسی مردم به فرهنگ، آموزش، و جز این‌ها، در سیستم‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم. رهبر «حزب کمونیست فدراسیون روسیه»، در سخنرانی یک ساعته‌یی که جنبه‌های گوناگونی در برداشت، گفت که روسیه زیر کنترل «اتحاد لیگارشوی و بوروکرات‌ها» است، و افزود: «بازگرداندن روسیه به سرمایه‌داری به تخریب گسترده اقتصاد، جامعه، و فرهنگ انجامیده و امنیت آن را ویران ساخته است.» رهبر کمونیست‌های روسیه، که سال قبل در انتخابات ریاست جمهوری برغم تقلب‌های گسترده حزب حاکم با به‌دست آوردن ۱۲ میلیون رأی، جایگاه دوم را به خود اختصاص داد، در سخنان خود، در اشاره به اتکای گسترده اقتصاد روسیه به صادرات گاز و نفت، گفت: «اقتصاد خط لوله، روسیه را به مستعمره تبدیل کرده است.» او در ادامه گفت که، پائین رفتن تولید صنعتی و خصوصی‌سازی خدمات عمومی، فدراسیون روسیه را به درآمدهای نفتی و سرمایه‌های خارجی وابسته کرده است. رفیق «زیوگانف» نیاز به مالکیت عمومی بر صنایع اساسی کشور و آب و برق را در حکم پیش‌درآمدی بر مالکیت، کنترل، و اداره دسته‌جمعی اقتصاد از سوی مردم، مورد تأکید قرار داد. بخش مهمی از سخنرانی رفیق «زیوگانف» به انتقاد از سیاست‌های «پوتین» و «بوریس یلتسین» در نابود کردن امنیت دفاعی و همچنین بنیه اقتصادی «فدراسیون روسیه»، اختصاص داشت. به نقل از «نامه مردم»، شماره ۹۲۰، ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲. (همه جا تکیه از توفان)

آقای گنادی زیوگانف که کارنامه اعمالش در مبارزه بر ضد رویزیونیسم خروشچفی و برضد سیاست‌های گورباچف، یلتسین و پوتین در زمانی که آنها عضو، کادر و یا از رهبران حزب کمونیست شوروی بودند و مقامات مهمی را در اشغال داشتند، روشن نیست، در سندی که حزب توده ایران منتشر کرده است، آقای زیوگانف از روسیه کنونی به عنوان کشور سرمایه‌داری نام می‌برد که زیر کنترل «اتحاد لیگارشوی و بوروکرات‌ها» قرار دارد، در این اظهار نظر ترکیب طبقاتی این اتحاد مبهم نگاه داشته شده است و کسی نمی‌فهمد منظور از «لیگارشوی» چیست؟ آیا سیادت یک گروه محدود از قدرتمندان سیاسی و اقتصادی مد نظر است و یا اینکه این لیگارشوی بر طبقه خاصی در جامعه اتکاء دارد و نماینده آن طبقه خاص محسوب می‌شود؟ وی از «بوروکرات‌ها» سخن می‌راند، ولی نمی‌گوید که منظور از بوروکرات‌ها چیست؟ آیا منظور «طبقه بورژوازی بوروکرات» است و یا پای تنها چند تا بوروکرات به میان می‌آید که در رأس قدرت قرار

دارند. تفاوت این دو نوع تحلیل در این است که تحلیل غیر طبقاتی آقای زیوگانف نتیجه این تئوری است که گویا سوسیالیسم روئین‌تن و مصنوعی از گزند دشمنان طبقاتی با دست چند عامل فاسد و با نفوذ و تعدادی بوروکرات‌هایی که مقامات کلیدی را تسخیر کرده بودند، فروپاشیده است. به این جهت مبارزه‌ای که در روسیه در می‌گیرد، برضد یک طبقه نوحاسته اجتماعی که بعد از خروشچف در شوروی به تدریج بر سرکار آمدند، نیست. با این درک مبارزه برضد طبقه بورژوازی نوحاسته در روسیه، به جنگ تن به تن و جنگ با حزب حاکم بدل می‌شود. مبارزه طبقاتی به مبارزه با افراد بدل می‌شود که مشتکی کودتاچی هستند. زیوگانف در ضمن اینکه مقام روسیه را از امپریالیستی به سرمایه‌داری تنزل می‌دهد، به یکباره با اشاره به اهمیت اقتصاد روسیه در زمینه نفت و گاز مدعی می‌شود که: «اقتصاد خط لوله، روسیه را به مستعمره تبدیل کرده است.» به این ترتیب روسیه امپریالیستی به روسیه سرمایه‌داری و زیرجلکی به روسیه سرمایه‌داری مستعمره تبدیل می‌شود. روشن است که وظیفه کمونیست‌ها در کشورهای امپریالیستی و یا در کشورهای سرمایه‌داری، ولیکن غیر امپریالیستی، با وظیفه کمونیست‌ها در ممالک سرمایه‌داری وابسته و تحت‌ستم و یا مستعمره به کلی فرق دارد. با همین بحث عوام‌فریبانه پیرامون ماهیت روسیه امپریالیستی زیوگانف از «نابودی امنیت دفاعی و همچنین بنیه اقتصادی فدراسیون روسیه» شکایت می‌کند که به دست این الیگارشوی حاکم صورت گرفته است. طبیعتاً هیچ کمونیستی نمی‌تواند از تقویت بنیه اقتصادی، دفاعی و امنیتی امپریالیسم خودی دفاع کند. ولی چنانچه کشوری تحت سلطه و استقلال‌اش مورد تهدید باشد، که امپریالیست‌ها آن را به مستعمره خود بدل کرده و یا در پی تبدیل آن به مستعمره خود هستند، وضع به کلی فرق می‌کند. در این کشورها کمونیست‌ها باید با تمام خلق برای استقلال سیاسی و رهائی ملی مبارزه کنند، تا کشور خویش را از زیر یوغ امپریالیسم به در آورند. آقای زیوگانف با این تحلیل شونیستی دست خود را برای هر سازش و مصالحه‌ای بازگذاشته است و در واقع هوادار عظمت روسیه و تزاریسم است تا عظمت کمونیسم. به همین جهت نیز در برنامه خود از «برپایی شکلی از اتحاد جماهیر شوروی» و نه از سوسیالیسم سخن می‌راند. وی از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سخن نمی‌گوید و فقط در پی ایجاد شکلی از اتحاد جماهیر شوروی، بدون سوسیالیسم است. یعنی به تقویت فدراسیون روسیه و روسیه بزرگ اعتقاد دارد. وی خواهان آنست که سایر جمهوری‌های سابق «شوروی» خواه «سوسیالیستی» و خواه سرمایه‌داری در یک اتحاد بزرگ جمهوری‌ها در تقویت فدراسیون روسیه گرد آیند. هدف وی ایجاد اتحادیه جمهوری‌های آسیائی در زیر نفوذ فدراسیون روسیه در مقابل اتحادیه اروپاست. آیا هیچ کمونیستی می‌تواند خواهان عظمت کشور غارتگر خود باشد؟ سیاست حزب زیوگانوف، سیاست حزب کمونیست نیست، ادامه سیاست حزب رویزیونیستی شوروی است که امروز با یاری گرفتن از الفاظ کمونیستی در پی تقویت سلطه امپریالیسم روس بر جهان است. روسیه کشوری در مرحله انقلاب ملی و دموکراتیک نیست، کشوری نیست که باید با ایجاد جبهه واحد خلقی به انقلاب ملی و ضد امپریالیستی دست زده، دست امپریالیسم و صهیونیسم را از کشورش کوتاه کند. روسیه کشوری در مرحله انقلاب سوسیالیستی است و کمونیست‌های واقعی در روسیه باید تدارک انقلاب سوسیالیستی و سرنگونی بورژوازی حاکم امپریالیستی را ببینند و نه اینکه آرزوی روسیه قدرتمند و بزرگ را در سر به‌پروراندند. • ادامه دارد

برگرفته از کتاب حزب توده ایران گذار از رویزیونیسم به سوسیالیسم دموکراسی، با تجدید نظر در اصول عام مارکسیسم - لنینیسم و خیانت به سوسیالیسم و اتخاذ سیاست سازش طبقاتی. نقدی بر برنامه مصوب ششمین کنگره حزب توده ایران ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۶ مطابق ۲۰ مه ۲۰۱۷ از انتشارات حزب کار ایران (توفان)



گشت و گذاری در فیسبوک و پاسخ به چند پرسش

پرسش: عزیزان توفانی! چرا این همه از وطن و میهن سخن می‌گوئید و خود را به سطح ملیون تنزل می‌دهید؟ مارکس در همان بیانیه معروف مانیفست کمونیست بسیار روشن نوشت که «کارگران وطن ندارند» و شما همچنان به وطن چسبیده‌اید. کمونیست‌ها انترناسیونالیست هستند و نه وطن دوست و میهن دوست و این قبیل واژه‌ها

پاسخ: بخش دوم

مارکس در «بیانیه حزب کمونیست»، در پاسخ به اتهام کسانی که مدعی‌اند کمونیست‌ها نه میهن و نه ملیت را برسمیت می‌شناسند، بیان می‌کند که: کارگران میهن ندارند، تا نشان دهد که کارگران در دورنمای خود برای میهنی جهانی مبارزه کرده و علی‌رغم تعلق‌شان به ملیت‌های گوناگون، یک انترناسیونالیست کامل بوده و برای جهانی بدون ستمگری ملتی بر ملت دیگر پیکار می‌کنند. مارکس به جنبه انترناسیونالیستی مبارزه کارگران توجه مبذول می‌دارد. در این عبارت معترضه به منتقدان، روی سخن مارکس به دورنمای دنیای کمونیستی است و نه در مورد هر کشور مفروض. در همان صفحه، مارکس به درستی می‌آورد: «زیرا پرولتاریا باید قبل از هر چیز سیادت سیاسی را به کف آورد و به مقام طبقه رهنمون ملت ارتقاء یابد و خود را به صورت ملت درآورد، وی خودش هنوز جنبه ملی دارد، گرچه این اصلاً به آن معنایی نیست که بورژوازی از این کلمه می‌فهمد. جدائی ملی و تضاد ملت‌ها بر اثر رشد و توسعه بورژوازی و آزادی بازرگانی و بازار جهانی ... بیش از پیش از میان می‌رود.»

وقتی پرولتاریا جنبه ملی دارد، بدان معناست که وی در ممالک گوناگون ساکن است و یک پرولتاریای کشور جهانی نیست، بلکه پرولتاریای کشورهای جداگانه و واحدهای ملی جداگانه است. میهن جهانی، آن دورنمای انسانی و انترناسیونالیستی است که جهت حرکت پرولتاریا را بدان سو نشان داده و همبستگی جهانی وی را برای نیل به هدف مشترک متجلی می‌سازد. این هسته روشن سخنان مارکس که ناظر بر برادری و همبستگی جهانی طبقه کارگر است، مغایرتی با اینکه طبقات کارگر دارای هویت‌های گوناگون ملی هستند و در واحدهای جداگانه ملی زندگی می‌کنند و باید در همین واحدها که وطن و زادگاه آنهاست، در جهت سیادت سیاسی به‌کوشند، ندارد. برعکس این سخنان مارکس رابطه دیالکتیکی میان مبارزه طبقه کارگر برای یک حکومت جهانی کارگری، مبارزه انترناسیونالیستی و مبارزه طبقاتی ملی کارگران را که چگونه باید در خدمت هم باشند، نشان می‌دهد.

مارکس در همانجا می‌گوید: «به همان اندازه‌ای که استعمار فردی به وسیله فرد دیگر از بین می‌رود، استعمار ملتی به وسیله ملل دیگر نیز از میان خواهد رفت.»

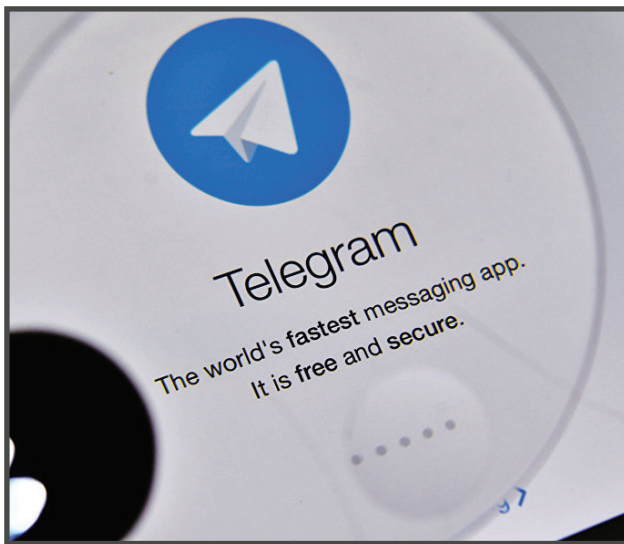
از این جملات پر مغز مستفاد می‌شود که همزمان با استقرار سوسیالیسم و کسب قدرت سیاسی طبقه کارگر در عرصه جهانی و برای نابودی کامل استعمار و ایجاد حکومت جهانی کارگری، استعمار ملی یک ملت بر ضد ملت دیگر که هنوز در کشورها وجود دارد، بتدریج از بین می‌رود و دولت‌های ملی با طبقه کارگر و بورژوازی خود در همان چارچوب ملی، تا پیروزی پرولتاریای هر کشور معین در کسب قدرت سیاسی، در همان کشور معین به بقاء خود ادامه می‌دهند و حضور دارند. مارکس هرگز در عبارت خود، نافی وجود ممالک ملی و ملیت‌های گوناگون که ترکیبی از طبقات استعمار شونده و استعمارگر هستند، نبوده است و هرگز بیان نکرده است که کارگران در هر کشور معین باید با استناد به «بی وطنی» قدرت سیاسی را در دست بورژواها باقی بگذارند.

انگلس در پیشگفتار چاپ لهستانی «بیانیه حزب کمونیست» در ۱۸۹۲ خود پرولتاریای ملی در هر کشور را برسمیت می‌شناسد و میان پرولتاریای لهستان و اروپا و روسیه فرق می‌گذارد. وی مدعی نمی‌شود که چون «کارگران وطن ندارند» ما نباید از پرولتاریای لهستانی و یا روسی و یا آلمانی و... سخن بگوئیم. وی به نقش پرولتاریای لهستان در مبارزه برای کسب استقلال ملی تکیه می‌کند و می‌خواهد که آنها در کشور خویش صاحب اختیار باشند: «همکاری صادقانه ملل اروپا در عرصه جهانی، تنها در صورتی میسر است که هر یک از این ملت‌ها در خانه خود صاحب اختیار کامل باشد». وی در ادامه آن می‌آورد: «شلاخت‌ها نه‌توانستند نه از استقلال لهستان دفاع کنند و نه آن را دوباره به دست آورند، برای بورژوازی اکنون این استقلال حداقلی، علی‌السویه است. ولی با این وجود برای همکاری هم آهنگ ملل اروپا، استقلال لهستان ضروری است. آن استقلال را تنها پرولتاریای جوان لهستان می‌تواند بدست آورد، استقلال در دست‌های او مأمون و مصون خواهد بود. زیرا استقلال لهستان برای کارگران بقیه اروپا به همان اندازه ضروری است که برای خود کارگران لهستانی» (لندن فوریه سال ۱۸۹۲).

لنین دقیقاً در اثر ارزنده خود «کاریکاتوری از مارکسیسم» به این امر پرداخته و نشان می‌دهد که جنگ‌های ملی حتی در دوران ۱۷۸۹، یعنی در زمان حیات خود مارکس و انگلس نیز وجود داشته است. وی تلاش می‌کند تا تفاوت ماهوی میان شعار عوام‌فریبانه «دفاع از میهن» که توسط بورژوازی مطرح می‌شود و شعار «دفاع از میهنی» که توسط پرولتاریا طرح می‌گردد، نشان دهد.

وی می‌نویسد:

«پس صحبت بر سر جنگ کنونی است ... بیان «خصلت حقیقی» نشان می‌دهد که باید نمود را از واقعیت، پدیده‌های خارجی را از ماهیت و عبارت‌پردازی را از عمل تمیز داد. عبارت‌پردازی‌های دفاع از میهن در این



پرسش و پاسخ در کانال تلگرام

پرسش: انقلاب در ایران شکست خورد. کمونیست‌ها و چپ‌ها به دموکراسی و حقوق مردم بهایی ندادند و اعدام‌های مخالفین از جمله سلطه طلبان را تأیید کردند. بستن روزنامه‌ها را تأیید کردند و به خمینی و اسلام خدمت کردند. تعجبم این است شما همچنان دارید از کمونیست‌ها به عنوان پیگیرترین مبارزین حق و دموکراسی حرف می‌زنید.

پاسخ: دوست عزیز، با نظر شما موافق نیستیم، زیرا شما پیش‌داورانه همه مقولات چپ و کمونیسم و دموکراسی را درهم ریختید و کمونیست‌ها را متهم به همدستی با آخوندها کرده‌اید. محض اطلاع شما در مورد مواضع ما پاسخ مختصری به سئوالاتان می‌دهیم به این امید قضاوت منصفانه‌تری نسبت ما و کمونیست‌های راستین داشته باشید.

یکم: کمونیست‌ها چه می‌گویند؟

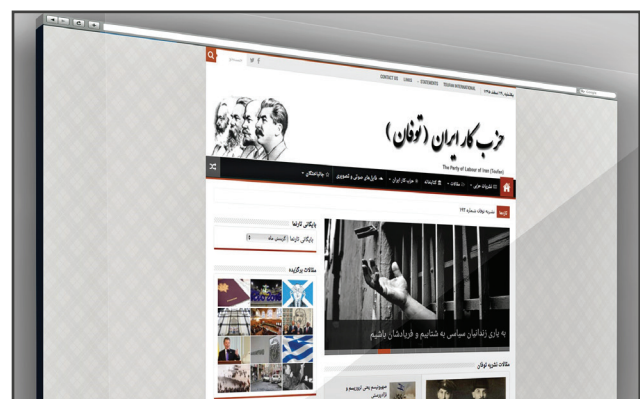
بسیاری از جریان‌ها و افراد سیاسی هستند که ادعای کمونیستی می‌کنند، ولی تمام اعمال آنها مخالف و در ضدیت با کمونیسم است، زیرا خودشان قربانی محیط فرهنگی مسلط بورژوازی هستند. کمونیست‌های واقعی که ملاً برای آزادی بشریت می‌رزمند، از آزادی حتا آزادی‌های بورژوازی دفاع می‌کنند و برای ارتقاء سطح فرهنگی و سیاسی جامعه، برای بسیج مردم و آگاهی دادن به آنها، برای خنثی کردن هجوم سیل بنیان‌کن افکار پلید طبقات حاکمه مبارزه می‌کنند. استقرار دموکراسی بورژوازی و دفاع از دموکراسی و ایجاد امنیت و قانون‌گرایی عمیقاً به نفع کمونیست‌ها و طبقات تحت ستم جامعه است. طبقات ستمگر همیشه از همه امتیازات و امکانات برای بیان نظریات خویش حتی در دوران اختناق نیز برخوردار بوده‌اند، زیرا تاریخ چند هزار ساله بشریت، که همواره تاریخ مبارزه طبقاتی بوده و طبقات ظالم بر آن فرمانروایی کرده، ایدئولوژی خویش را تبلیغ کرده و فرهنگ خود را رواج داده‌اند، این عوامل آن زمینه مادی برای ریش و پرورش افکار ستم‌گرانه و انفرادمنشانه است که در عمل پشتوانه چنین افکاری در جامعه خواهد بود و هست. طبقات تحت ستم از این سرمایه سنتی بورژوازی محروم‌اند و باید مسایل نوینی را در عرصه مبارزه طبقاتی به گوش مردم به‌رسانند، مسائلی که انسان نوین را پرورش دهد. برای طبقه کارگر مرجع و مناسب است که شرایط دموکراتیک برقرار شود، تا تشکلاتش تسهیل گردد و نظریات خویش را بدون مانع بیان داشته و به‌تواند پیوند میان اقشار گوناگون زحمتکشانش را

جنگ، جنگ امپریالیستی ۱۹۱۶-۱۹۱۴ - جنگ بخاطر تقسیم مستعمرات، بخاطر غارت سرزمین‌های بیگانه و غیره - را به جای یک جنگ ملی قرار می‌دهد. برای آنکه کوچک‌ترین امکان تحریف از نظریات خود باقی نه گذاریم، قطعنامه بند مخصوصی را در باره «جنگ‌های واقعاً ملی» اضافه می‌کند، که «بطور اخص» (دقت شود: بطور اخص به معنای منحصرأ نیست) «در سال ۱۸۷۱-۱۷۸۹ بوقوع پیوستند».

آیا این کاملاً روشن است؟ در جنگ امپریالیستی کنونی که زاده مجموعه شرایط دوران امپریالیستی است، یعنی اتفاقی، استثناء یا تخطی از عام و خاص نیست، عبارت‌پردازی در مورد میهن، فریب خلق است، چون این جنگ، جنگ ملی نیست. در یک جنگ واقعاً ملی عبارت «دفاع از میهن» به هیچ‌وجه عوام‌فریبی نیست و ما به هیچ‌عنوان مخالف چنین جنگی نمی‌باشیم. این چنین جنگ‌هایی (واقعاً ملی) «بخصوص» در سال‌های ۱۷۸۹-۱۸۷۱ به وقوع پیوستند و قطعنامه که به هیچ‌وجه امکان بوقوع پیوستن آنها را در حال حاضر نفی نمی‌کند، توضیح می‌دهد که چگونه بایستی جنگی واقعاً ملی را از جنگی امپریالیستی با شعارهای ملی دروغین تشخیص داد. و در واقع برای تشخیص این هدف باید دید، آیا این جنگ «برپایه» «یک روند طولانی از جنبش‌های ملی توده‌ای» «روند نابودی ستم ملی» صورت می‌گیرد؟ در قطعنامه مربوط به «پاسیویسم» مستقیماً گفته می‌شود: «سوسیال دموکرات‌ها اهمیت مثبت جنگ‌های انقلابی، یعنی جنگ‌های غیرامپریالیستی از نوع جنگ‌هایی را که بطور مثال «(خوب دقت شود: «بطور مثال») در فاصله بین ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ برای نابودی ستم ملی صورت گرفتند، انکار نمی‌نمایند. آیا قطعنامه حزب ما، اگر چنین جنگ‌هایی را امروزه امکان پذیر نمی‌دانست، می‌توانست در سال ۱۹۱۵ از جنگ‌های ملی که نمونه‌هایی از آن بین سال‌های ۱۷۸۹ و ۱۸۷۱ بوقوع پیوستند، صحبت کرده و خاطر نشان سازد که ما اهمیت مثبت آن را حاشا نمی‌کنیم، طبیعتاً نمی‌توانست چنین کاری بکند.» (نقل از «کاریکاتوری از مارکسیسم» و در باره «اکنونیسم امپریالیستی» صفحات ۱۷ تا ۱۹ به فارسی از انتشارات حزب کار ایران (توفان)).

لنین در این سخنان به سال‌های قرن ۱۸ و ۱۹ اشاره می‌کند در حالی که در عصر امپریالیسم وجود جنگ‌های ملی و ضدامپریالیستی و ضداستعماری دارای اهمیتی چند برابر شده و در زندگی روزانه طبقه کارگر حضور روشن دارد. • ادامه دارد

از میراث انقلابی پنجاه سال مبارزه ضد رویزیونیستی در ایران تجلیل کنیم



از تارنمای آزمایشی توفان دیدن کنید

www.toufan.de

نیکخواه بر صندلی اتهام نشسته‌اند، بلکه ما را مورد نظر دارد، که فعلاً در بیرون دادگاه ایستاده‌ایم و صندلی‌ها زیر پایمان است. آخوندها داشتند در این دادگاه چاقوهای خویش را برای بریدن سر کمونیست‌ها تیز می‌کردند. توفانی‌ها این امر را دیدند و به آن معترض بودند، ولی متأسفانه در گرماگرم انقلاب که روحیه خرده بورژواها گر گرفته بود، جانی برای سخنان منطقی پیدا نمی‌شد.

به همین جهت ما با همه‌پرسی یا فراندن آری یا نه جمهوری اسلامی در ۱۳۵۸ و قانون اساسی جمهوری اسلامی که تنها بر مصلحت اسلام نوشته شده بود، مخالف بودیم، زیرا مفاد آن متکی بر بخش نانوشته آن که همان مصلحت اسلام باشد، نوشته شده بود. ما با تصویب قانون قصاص و نقض حقوق زنان و... به مبارزه پرداختیم و همیشه نیز بر آن بودیم که مبارزه با دشمن خارجی تنها با تکیه بر مردم مقدور است و مردم را تنها می‌توان با احترام به حقوقشان، با گسترش دموکراسی و ایجاد امنیت بسیج کرد. حکومتی که با سرکوب مردم شروع کند و تمام موازین حقوقی و انسانی جهانی را لغو نماید، نمی‌تواند یک حکومت ابدی باشد و بر دشمن خارجی غلبه کند.

این سخنان درست ما در آن موقع، امروز مورد تأیید مخالفین ما نیز هست. شما امروز با خیلی‌ها روبرو می‌شوید که فوراً به اعدام‌های بی‌رویه آغاز انقلاب، کشتار در کردستان و ترکمن صحرا و... اشاره می‌کنند و بی‌عملی کمونیست‌نماها را در آن دوران سرزنش می‌نمایند. شما خیلی‌ها را می‌بیند که می‌گویند ما باید از همان زمان لب به اعتراض می‌گشودیم. این سخنان البته موجب دلگرمی شما می‌شود و فکر می‌کنید که قشر عظیمی پیدا شده‌اند، که به اصول دموکراسی احترام می‌گذارند و آن را عمیقاً فهمیده‌اند. ولی متأسفانه سیر حوادث نشان می‌دهد که چنین نیست و حتی انسان‌های صمیمی و خوش‌قلبی وجود دارند که در مورد مسئله مشخص بعدی پایشان می‌لنگد و نمی‌توانند ارتباطات منطقی سیر حوادث را در مغزهایشان برقرار کنند.

ما گفتیم که وقتی سلطنت طلب‌ها را می‌کشتند، به این رویه قضائی معترض بودیم، از آن جهت که باید ما رفتاری را سرمشق قرار می‌دادیم که بابتی قانونی و خودسری دوران شاه فرق می‌داشت. ما باید از اصولیت دفاع می‌کردیم. ما باید خواهان اجرای عدالت و رعایت قوانین و ضوابط برسمیت شناخته شده جهانی می‌بودیم و می‌خواستیم که حتی دشمنان مردم بر اساس قوانین دموکراتیک و مدنی محاکمه شوند. این رفتار منجر به آن می‌شد، که اسرار به گور سپرده نشود و بخت اجرای قانونیت از همان بدو انقلاب افزایش یابد و به مردم درکی از فواید و اهمیت اجرای دموکراسی بدهد.

در آغاز انقلاب ولی کار به این جا ختم نشد. رژیم جمهوری اسلامی با یاری «حزب توده ایران» و «سازمان فدائیان خلق» به بسیاری از حقوق دموکراتیک مردم تجاوز کرد. حمله به مطبوعات که در رأسش «آیندگان» قرار داشت، از این قبیل مسایل بود. خمینی اعلام کرد که «من آیندگان را نمی‌خوانم». این گفته وی، فرمان حمله به «آیندگان»، اسارت ناشرین و غارت دفتر آن و حمله بطور کلی به آزادی مطبوعات بود. یک نفر آدم در مورد دست‌آوردهای انقلاب بر اساس مزاجش تصمیم می‌گرفت. ما انقلاب نکرده بودیم که عمامه به جای تاج بیاید. برای ممنوعیت «آیندگان» تنها حکم خمینی کافی بود و نه حکم یک دادگاه صالح. کسی نه‌گفت خمینی نمی‌خواند که نه‌خواند، به جهنم که نمی‌خواند. به نادانی که نباید پادشاه داد. با جهالت باید مبارزه کرد.

سوم: ما متأسفانه در این درک از مبارزه دموکراتیک تنها بودیم. بجز پاره‌ای سازمان‌های دموکراتیک و حامی حقوق خلق‌های ایران، بجز شخصیت‌ها و هنرمندان و نویسندگانی که زیر نفوذ توده‌ای - فدائی نه‌بودند، هیچیک از سازمان‌های سیاسی بزرگ «چپ» ایران در نشست تدارکاتی برای مبارزه با

بهرتر فراهم آورد، از حقوق خویش دفاع کند و افکار سیاسی‌اش را وسیعاً تبلیغ نماید. پس کمونیست‌ها همواره باید تا آخرین رمق از اصول دموکراسی کارگری که اصول دموکراسی بورژوائی را نیز در درون خود داشته و آن را به تنهایی تکامل می‌دهد و از نظام قانون‌گرا بجای خودسری و قلدردمنشی فردی، دفاع کنند. اگر این قانونگرانی نقض شود، این کمونیست‌ها و طبقه کارگر هستند، که همیشه نخستین قربانیان این نقض خواهند بود. ارتجاع آنها را با همان سلاح فکری خودشان که مبلغ آن بودند، قتل عام خواهد کرد. به سرنوشت غم‌انگیز حزب رویزیونیستی توده و سازمان فدائیان خلق اکثریت نگاه کنید، که تا روز آخر مدافع ارتجاع حاکم و کشتار وحشیانه آنها بودند و برایشان دست می‌زدند و به آنها برای سرکوب مبارزان راه آزادی طبقه کارگر در خدمت به اردوگاه رویزیونیستی کمک می‌رساندند. وقتی داس ارتجاع برگردن آنها فرود آمد، دیگر کسی باقی نمانده بود تا از حقوق آنها دفاع کند. آنها تا به امروز نیز از این خیانت‌شان درس نگرفته‌اند و وقتی می‌خواهند از قربانیان رژیم جمهوری اسلامی تجلیل کنند، از کشتار سال ۱۳۶۷ و نه از کشتار این رژیم از همان آغاز سال‌های استقرارش در ایران و حداقل از سال‌های ۶۰، سخن می‌رانند. آنها همان سیاست ارتجاعی و هم‌دستی با رژیم را به اشکال گوناگون هنوز هم ادامه می‌دهند. این سرنوشت محتوم همه کسانی است که جسارت آن را ندارند از گذشته خود به‌برند و آن را صمیمانه برای خدمت به طبقه کارگر و مبارزان راه آزادی وی به نقد به‌کشند. آنها محکومانند که اشتباهات خویش را ادامه دهند و توجیه کنند و بیشتر به منجلاص ضدانقلاب فرو روند. اگر کشتار بی‌محاکمه در دادگاه غیر صالح و بدون نظارت افکار عمومی مجاز شناخته شود، به این بهانه که دشمن من را هدف گرفته است و نه خود من را، آنوقت کشتار کمونیست‌ها و دموکرات‌ها آسان است. وقتی مارتین نی مولر که بسیاری به نادرستی گفتار وی را به برتولت برشت کمونیست آلمانی نسبت می‌دهند، گفت: «روزی که مرا بُردند، دیگر کسی نمانده بود که اعتراض کند» سخنانش ناظر بر این شرایط بود. بر شرایطی که گویا کسی آن را مربوط به خودش نمی‌داند و خطاب به دیگران می‌داند.

دوم: اجازه به‌دهید مشخص صحبت کنیم. در بعد از انقلاب شکوه‌مند بهمین، مسئولین سیاسی و اقتصادی و نظامی رژیم منفور و خائن پهلوی را که در اثر انقلاب سرنگون شده بودند، دستگیر کردند و بطور مخفیانه و با شتابی سوءظن برانگیز، بدون رعایت اصول به رسمیت شناخته شده قضائی و انسانی کنوانسیون ژنو و حقوق بشر اعدام کردند. بجز توفانی‌ها کسی به این روش جنایتکارانه در بیانیه‌های خود، اعتراض روشنی نکرد. تازه اعتراض ما نیز مورد تحقیر مخالفین قرار داشت که گویا ما از سلطنت‌طلبان دفاع می‌کنیم. نفس انقلاب ایران و شرکت رفقای ما در آن، خود جواب دندان شکنی به این کوتاه‌بینی‌های سیاسی بود. ما می‌خواستیم که این دشمنان خلق در دادگاهی صالحه، با حضور وکلای مدافع به صورت علنی و با حضور خبرنگاران و شرکت رسانه‌های عمومی محاکمه شوند. اگر احکام اعدامی هم صادر می‌شد که به نظر ما حتماً می‌شد و باید می‌شد، این احکام بر مبنای اصول و ضوابطی صورت می‌گرفت. احکام خودسرانه و بدون منطق و انتقام‌جویانه، سنتی را در عرصه قضائی بجای می‌گذارد که به وسیله آن راحت‌تر می‌شود کمونیست‌ها را سربرید. اگر جرم محاربه با خدا و مفسد فی الارض ارزش حقوقی داشته باشد و صدور احکام اعدام را مجاز به دارد، وای به روز کمونیست‌ها که هم کُتب‌شان ضاله است و هم از نظر فلسفی به تقدم ماده بر شعور ایمان دارند و هستی جهان را محصول دست خالقی بنام خدا نمی‌شناسند. کمونیست‌ها در واقع، قبل از محاکمه به جرم خویش، اعتراف کرده‌اند و همه آنها مستوجب اعدام هستند. همه آنها محارب با خدا و مفسد فی الارض‌اند. برای ما آن روز روشن بود که بیان جرم به این صورت، آنها را مورد نظر قرار نمی‌دهد که مانند پرویز

هستند، زیرا تعمیق دموکراسی به نفع طبقه کارگر و تحقق خواست‌های وی است. و در چنان وضعیتی است که اگر آمدند ما را ببرند توده‌های مردم در مقابل‌شان می‌ایستند و مقاومت می‌کنند و دیگر ما تنها نیستیم و ریاکاری را پیشه خود نساخته‌ایم. حزب ما نه تنها «کمونیست‌های» پیروان منصور حکمت را کمونیست نمی‌داند، بلکه ضدانقلابی و هوادار امپریالیسم و صهیونیسم ارزیابی می‌کند و در این مورد می‌توانید به دو کتابی که حزب ما در ۶۷۰ صفحه در نقد و بررسی این جریان‌ات آلوده انتشار داده، مراجعه کنید و به قضاوت به‌نشینید که چرا این جریان‌ات کمونیستی نیستند. همینطور به کتاب اخیر حزب ما در مورد حزب توده ایران که چرا این حزب که زمانی در گذشته مردم ایران و طبقه کارگر خدمت کرده بود، پس از درغلتیدن به منجلاب رویزیونیسم، دیگر کمونیستی نبوده و باید این دو دوره را از هم تمیز داد.

برایتان موفقیت آرزو می‌کنیم.

ممنوعیت نشریه «آیندگان» شرکت نه‌کردند. رفقای «سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر» که در نشست تدارکاتی، در آغاز کار شرکت داشتند، و اساساً با قدغن کردن نشریه «آیندگان» مخالف بودند، بعد از گفتار انتقادی رادیو اسرائیل پیرامون قدغن کردن «آیندگان» و تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی و «حزب توده ایران» و «سازمان فدائیان خلق» که در آن موقع نه اکثریتی داشت و نه اقلیتی به‌عقب‌نشینی دست‌زدند و از شرکت در نشست‌ها خودداری کردند. رژیم جمهوری اسلامی و رویزیونیست‌ها توده‌ای - فدائی مخالفین ممنوعیت نشریه «آیندگان» را منتسب به صهیونیست‌ها معرفی می‌کردند و در کنار رژیم به مبارزه با آنها برخاستند. پاره‌ای از جریان‌های «چپ» واهمه داشتند، که از این کار اصولی دفاع نموده و می‌ترسیدند که مورد اتهام رژیم اسلامی - توده‌ای - فدائی در حمایت از صهیونیسم قرار گیرند. راست‌ها که روشن است و جای خود دارد، ولی سایر سازمان‌های «چپ» نیز حتی زحمت شرکت در این نشست را به خود ندادند.

ما وقتی برای رفع توقیف نشریه «آیندگان» به میدان آمدیم و تظاهرات کردیم و مورد ضرب و جرح قرار گرفتیم، می‌دانستیم که توقیف «آیندگان» سرآغاز توقیف سایر نشریات است. ما وقتی به قدغن کردن نشریه «میزان» اعتراض کردیم، آن را ادامه اعتراض به قدغن کردن «آیندگان» و نشریات سیاسی می‌دانستیم که به دست همین هواداران «میزان» یعنی یاران مهندس بازرگان و نهضت آزادی که در رأس وزارت ارشاد بودند و قانون مطبوعات را برای تشدید خفقان وضع کردند، ممنوع شده بودند. ما می‌دانستیم که اگر برای آزادی مطبوعات شرط به‌گذاریم، اولین قربانی آن خود ما یعنی کمونیست‌ها هستند. دارودسته‌های «چپ» هوادار خمینی این حمایت اصولی ما را حمل بر راست‌روی می‌کردند. ولی ما از این اصولیت دفاع کردیم و به همین جهت نیز هست که با درک حمایت از دموکراسی پی‌گیر به این گفته مارتین نی مولر وفا داریم.

وقتی روزنامه «سلام» و «توس» و... در ایران، که منتسب به اصلاح‌طلبان بودند، ممنوع شدند و ناشرین‌اش تحت تعقیب قرار گرفتند، ما به این ممنوعیت‌ها براساس اعتقاد اصولی که داشتیم، اعتراض کردیم و در مقابل شعار نادرست اصلاح‌طلبان که به خیابان‌ها آمده و خواستار رفع ممنوعیت از روزنامه «سلام» بودند، ما خواهان رفع سانسور و رفع ممنوعیت از همه روزنامه‌ها بودیم. شعار ما آزادی مطبوعات بود و نه آزادی «سلام»، زیرا می‌دانستیم، تظاهرات به نفع آزادی تنها یک روزنامه مشخص، به معنی صحنه‌گذاردن بر ممنوعیت مطبوعات بطور کلی است. پس دفاع از دموکراسی، حتی دموکراسی بورژوازی یک امر اصولی است و نمی‌شود بطور ناپی‌گیر و یا کاسب‌کارانه به آن برخورد کرد، زیرا فرجام خوشایندی نخواهد داشت.

چهارم: حزب ما بر آن است که مبارزه برای تحقق حقوق بشر و احترام به حقوق ملل، بدون مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم سخنان پوچ و عوام‌فریبانه‌ای بیش نیست، تا دموکراسی مصلحتی و دم‌بریده و بی‌محتوی را جا به‌اندازند.

حزب ما بر آن است که سازمان‌های مدعی حمایت از حقوق بشر و ملل باید تجاوز به لیبی و رفتار وحشیانه و ضدبشری امپریالیست‌ها و مشوقین آنها، صهیونیست‌ها را محکوم کرده از حقوق انسانی و قانونی مردم لیبی، سوریه، یمن، عراق، افغانستان و... به‌حمایت برخیزند، در غیر این صورت نشان می‌دهند که سازمان‌های ساخته و پرداخته دست ارتجاع جهانی هستند و مشکل‌شان حمایت از حقوق بشر و حقوق ملل نیست. حقوق بشر گزینشی. دل‌بخواهی، وجود خارجی ندارد. حقوق بشر تجزیه‌بردار نیست و با نقض آن اگر نه خواهیم به ریاکاری متهم شویم، باید در همه جا از فلسطین و ابوغریب و بکرام و تل‌آویو و واشنگتن گرفته تا ایران مبارزه کنیم. با این مقدمات روشن است که کمونیست‌ها پی‌گیرترین دموکرات‌ها



یادگانی از گذشته، بخش یکم، حزب توده در صحنه ایران، نوشته دکتر غلامحسین فروتن



از انتشارات حزب کلا ایران (توفان) جهت تهیه این اثر با تماس حاصل فرمائید

مطالعه این آثار ارزشمند را به همه کمونیست‌ها و انقلابیون ایران توصیه می‌کنیم.



www.telegram.me/totoufan				*		کانال تلگرام حزب کار ایران (توفان)
facebook.com/toufan.hezbekar					*	فیسبوک حزب کار ایران (توفان)
twitter.com/toufanhezbkar			*			تویتر حزب کار ایران (توفان)
www.rahetoufan67.blogspot.de	*					وبلاگ توفان قاسمی
www.kanonezi.blogspot.de	*					وبلاگ ظفر سرخ
kargareagah.blogspot.de	*					وبلاگ کارگر آگاه
www.toufan.org		*				تارنمای حزب کار ایران توفان
www.toufan.de		*				تارنمای آزمایشی حزب کار ایران (توفان)

POSTBANK

bank code 20110022

bank account No.: 25773372600

IBAN: DE70201100222573372600

P.O. BOX 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Fax: 00496996580346